



بیانیه سیاسی پلنوم پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران پیامدهای جنگ، چشم انداز و وظایف

پیامدهای جنگ امپریالیستی و ارتجاعی دولت‌های آمریکا و اسرائیل با رژیم جمهوری اسلامی امنیت، کار، زندگی و معیشت و مبارزه کارگران و زحمتکشان و اکثریت مردم ایران و منطقه را در موقعیت بمراتب دشوارتری قرار داده است. این جنگ با کشتار هزاران نفر از کودکان و مردم بی‌دفاع و آوارگی و ویرانی زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی، بمباران بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، مدرسه، مغازن انرژی، بزرگ راه‌ها و قطع سه‌ماهه اینترنت و بیکار کردن میلیون‌ها کارگر و تشدید موج سرکوب و اعدام زندانیان سیاسی نه فقط بنیان‌های بازتولید زندگی اجتماعی را به مرز فروپاشی رسانده، بلکه جنبش‌های پیشرو اجتماعی را به حاشیه رانده و به جنبش آزادیخواهانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی بشدت لطمه زده است. افزایش سه و نیم تا چهار میلیون نفر به جمعیت بیکاران، فقر فزاینده، تورم افسار گسیخته بویژه در گروه کالاهای خوراکی، دارو و درمان، مسکن و حمل و نقل، و شرایط دشوار تأمین معاش، همزمان افزایش شمار محکومیت‌ها و اعدام زندانیان سیاسی، پخش اعترافات تلویزیونی، بگیر و به بندهای گروهی و قطع اینترنت و محروم کردن مردم از حق پایه‌ای دسترسی به اطلاعات بخشی از پیامدهای این جنگ ویرانگر و ارتجاعی هستند.

این جنگ با همه ویرانی‌ها و مصائبی که در پی داشت ادامه سیاست دولت نئوفاشیست آمریکا به رهبری ترامپ برای بازسازی هژمونی رو به افول



تفاهم‌نامه جمهوری اسلامی و دولت آمریکا و تشدید جدال جناح‌های حکومتی در ایران

ماشین اعدام و بازتولید سلطه در جمهوری اسلامی



زنان افغانستان؛ قربانیان بنیادگرایی و بازی‌های قدرت‌های جهانی



چرا کپی‌برداری اپوزسیون بورژوایی از الگوهای آماده‌ی سیاسی برای خاورمیانه کار نمی‌کند؟

کودکان کار در معرض خشونت و ناامنی



تداوم اعتراضات سراسری دانش آموزان



برگزاری آکسیون پنجم ژوئن ۲۰۲۶، در اعتراض به حضور جمهوری اسلامی در اجلاس سازمان جهانی کار در ژنو



۳۱ خرداد

روز پیشمرگ کومه له



تداوم کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» در هفته صدویست و پنجم



آمریکا، کنترل منابع نفت و گاز و آبراه‌های استراتژیک، ادامه سیاست دولت نسل‌کش اسرائیل برای شکل دادن به نظم منطقه‌ای مورد نظر از یکسو، و راهبرد بازدارندگی و جنگ‌افروزی رژیم جمهوری اسلامی از سوی دیگر است. اما این جنگ نه تنها نتوانست قدرقدرتی امپریالیسم آمریکا و یکه‌تازی ترامپ در سطح جهان را به نمایش بگذارد، بلکه ضعف‌ها، محدودیت‌ها و سردرگمی راهبردی آمریکا را بیش از پیش نمایان ساخت. برپایی جنگی پر هزینه سوار بر توهم سازمان امنیتی موساد و نتانیاهو که با حذف خامنه‌ای و رده بالای فرماندهان سپاه ساختار جمهوری اسلامی فرو می‌پاشد، غافلگیری در برابر بستن تنگه هرمز و همچنین حملات موشکی رژیم اسلامی به تأسیسات استخراج نفت و گاز در کشورهای حوزه خلیج که با افزایش قیمت سوخت در بازارهای بین‌المللی، کل اقتصاد جهان را تحت تأثیر قرار داد، عدم همراهی اروپا و ناتو با این جنگ و ... همه و همه بیانگر ناکامی استراتژیک آمریکا در این جنگ است. آمریکا که در این جنگ به هیچکدام از اهداف اعلام شده خود مبنی بر تغییر رژیم، محدود کردن قدرت موشکی آن، برچیدن تأسیسات هسته‌ای و خارج کردن اورانیوم غنی شده شصت در صدی نرسیده است، اکنون می‌خواهد در برزخ نه جنگ، نه صلح از طریق محاصره دریایی بنادر جنوب ایران، جلوگیری از صادرات نفت و تشدید تحریم‌های اقتصادی به این اهداف دست یابد. دولت اسرائیل اگرچه از دستیابی به اهداف خود یعنی براندازی جمهوری اسلامی، گسترش پیمان ابراهیم و شکل دادن به نظم منطقه‌ای مورد نظر تحت رهبری خود ناکام ماند، اما بنیه نظامی جمهوری اسلامی را تضعیف و بار دیگر قدرت نظامی و نفوذ خود بر سیاست جنگی آمریکا را به رخ قدرت‌های رقیب در خاورمیانه کشید.

رژیم جمهوری اسلامی که بیش از چهار دهه با تبدیل ایران به زرادخانه سلاح‌های موشکی و پهبادی، پروژه‌های هسته‌ای و سازماندهی و تجهیز نیروهای موسوم به محور مقاومت برای چنین جنگی تدارک می‌دید، این جنگ برایش در حکم نبرد مرگ و زندگی بود. سران رژیم که هدف سیاسی خود در این جنگ را حفظ و بقای نظام اسلامی تعریف کرده بودند، آتش بس کنونی و پایان محتمل جنگ را به معنای پیروزی قاطع خود جار می‌زنند و از آن به عنوان پشتوانه‌ای برای تهاجم به جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی در جامعه استفاده می‌کنند. اما جمهوری اسلامی با اینکه در این جنگ موجودیت خود را حفظ کرد و با برتری نظامی بر شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج، به آنان نشان داد که با استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا نمی‌توانند امنیت خود را تضمین کنند و همچنین روسیه و چین را متقاعد کرد که در رقابت‌های ژئوپلیتیک با آمریکا و اروپا می‌توانند روی بنیه دفاعی و موقعیت جغرافیایی

سیاسی جمهوری اسلامی حساب کنند، با اینحال این جنگ محدودیت‌های استراتژیک جمهوری اسلامی را نیز آشکارتر کرد. این جنگ بار دیگر نشان داد که پروژه‌های هسته‌ای و حمایت‌های مالی و تجهیز نیروهای موسوم به محور مقاومت در منطقه به رغم هزینه‌های به غایت سنگینی که به مردم ایران و بویژه به طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه تحمیل کرده، به خود رژیم اسلامی قدرت بازدارندگی لازم نبخشیده‌اند، به طوری که در دو جنگ اخیر چند لایه از رهبران و فرماندهانش را از دست داده است. حتی ناامن کردن و کنترل تنگه هرمز که در این دوره مانند اهرم فشار اقتصادی و ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی در جنگ با آمریکا عمل کرده، در دراز مدت و با چشم انداز تداوم محاصره دریایی بنادر ایران و تشدید تحریم‌ها می‌تواند مانند یک تیغ دو لبه عمل کند. مجموعه این فاکتورها و همچنین تحولات در غزه، لبنان، سوریه و عراق و ... نشان می‌دهند که جنبش اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی به‌عنوان مهمترین پایگاه این جنبش در منطقه خاورمیانه، هم به‌عنوان یک الگوی حکومتی و هم به‌مثابه الگوی مقابله با سیاست‌ها و نفوذ آمریکا و اسرائیل در منطقه به بن‌بست رسیده است.

اما به رغم ادعاهای سران جمهوری اسلامی و کوبیدن بر طبل پیروزی، پیامد این جنگ و تلفات و ضربات سنگینی که جمهوری اسلامی متحمل شده، تشدید تحریم‌های اقتصادی و همچنین تأثیرات ماندگار کشتار هولناک معترضان در جریان خیزش سراسری دی‌ماه، تعمیق بحران اقتصادی و گسترش بیکاری و تورم و گرانی سرسام‌آور و ناتوانی رژیم در تامین نیازهای اولیه مردم بحران درونی رژیم را حادتر کرده و چه بسا در آینده شاهد تصفیه‌های خونین درونی از جانب جناح سپاه پاسداران باشیم. رژیمی که اقتصادش زیر فشار تعمیق بحران ساختاری، فساد نهادینه شده، تشدید تحریم‌ها و شرایط جنگی حاکم بر جامعه در معرض فروپاشی است، بعد از پایان جنگ زیر بار هزینه‌های سنگین بازسازی ویرانی‌های جنگ و افزایش سطح توقعات کارگران و مردم معترض هم قرار خواهد گرفت. تأثیرات ماندگار سرکوب خونین و هولناک معترضان خیزش دی‌ماه بر فضای عمومی جامعه و پیامدهای جنگ چهل‌روزه بر کار و زندگی و معیشت مردم، شکاف جمهوری اسلامی با مردم و جنبش‌های اجتماعی را عمیق‌تر و بحران مشروعیت سیاسی رژیم را تشدید خواهند کرد.

بدون تردید تحولات یک سال اخیر و جنگ چهل روزه موقعیت سپاه پاسداران در ساختار جمهوری اسلامی را بیش از پیش تقویت کرده است. تعیین محبتی خامنه‌ای به عنوان جانشین پدر به رغم مخالفت شدید اعتدال‌گرایان تحت رهبری روحانی،

اصلاح‌طلبان حکومتی و حتی بخشی از اصول‌گرایان نشانه بارز همین روند است. اگر در گذشته کادر رهبری سپاه پاسداران در هماهنگی با علی خامنه‌ای آرایش سیاسی حکومت برای هر دوره را رقم می‌زدند، از این پس سپاه نقش اصلی را در تعیین آرایش سیاسی حکومت خواهد داشت. با نقش محوری سپاه، دولت «انتخابی» جایگاه حاشیه‌ای تری در ساختار حاکمیت خواهد داشت. همانطور که دوره جنگ نشان داد سپاه پاسداران بیش از گذشته به افکار و گرایش ناسیونالیسم ایرانی در جامعه تکیه می‌کند و با تکیه بر همین گرایش اجتماعی نقش روحانیت در ساختار حکومت را کاهش خواهد داد. اگر چه ممکن است با کاهش نقش روحانیت نسبت به آزادی‌های فرهنگی که محصول مبارزه جنبش‌های اجتماعی هستند با اغماض برخورد شود، اما شکی نیست که در دوره پسا جنگ سپاه پاسداران با رویکرد فاشیستی جلودار صحنه می‌شود و با بهره‌گرفتن از شرایط پسا جنگ فضای جامعه را امنیتی‌تر کرده و سرکوب را باز هم تشدید خواهد کرد. تداوم موج دستگیری‌ها و اعدام زندانیان سیاسی به بهانه جاسوسی برای اسرائیل، قطع اینترنت و ارتباط با جهان و دایر کردن پست‌های بازرسی در کلان‌شهرها مقدمه تشدید این رویکرد فاشیستی است. اما از اینرو که دوره پسا جنگ دوره تعمیق مبارزه طبقاتی است، کارگران و مردم آزادیخواه ایران در برابر تهاجم دولت نظامیان دست روی دست نخواهند گذاشت. درست است که این جنگ امپریالیستی و ارتجاعی جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی را به حاشیه راند، و لایه‌ای از طبقه متوسط که تحت تأثیر تبلیغات نیروهای اپوزیسیون بورژوازی به براندازی رژیم از طریق مداخله قدرتهای امپریالیستی امید بسته بودند دچار نوعی یاس و سرخوردگی شده‌اند، اما مسئله تعیین‌کننده این است که طبقه کارگر ایران بر متن روند رو به رشد اعتراضات و اعتصابات کارگری بویژه در دو دهه اخیر به سطحی از آگاهی، تجربه عملی و ظرفیت‌های سازمانی دست یافته که با وجود جنگ، این دستاوردها از بین نرفته‌اند. طبقه کارگر با تکیه بر همین تجارب و دستاوردها با اعتراضات و اعتصابات خود به صحنه سیاسی جامعه باز خواهد گشت.

آنچه برای جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی اهمیت حیاتی دارد آگاهی بر این ضرورت است که اینبار با جمعبندی از درس‌های تجربه جنگ دوازده روزه و جنگ چهل روزه و درس‌گرفتن از تجارب خیزش‌های سراسری هشت سال گذشته آگاهانه‌تر و سازمانیافته‌تر مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی را تداوم و گسترش بخشند. بر خلاف مواضع و سیاست‌های جنگ‌طلبانه نیروهای اپوزیسیون بورژوازی که برای آغاز حملات آمریکا و

اسرائیل لحظه شماری می‌کردند، تجربه



و رهبران و فعالینی که در کانون-های داغ مبارزه کارگران حضور دارند و از روابط زنده و ارگانیکی با کارگران برخوردار هستند، تا حدودی می‌تواند این خلاء را پر کند. ایجاد چنین نهادی می‌تواند نقش خود را جهت به هم پیوند زدن و سراسری کردن اعتصابات و اعتراضات کارگری ایفا نماید.

برای سوسیالیست‌های جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی تعیین دقیق شعارهای تاکتیکی و استراتژیک از اهمیت تعیین کننده‌ای برخوردار است. چون توده کارگران و فرودستان جامعه حول شعارهایی که نیازهای واقعی و فوری آنها را بیان میکند بسیج می‌شوند. تعیین شعارهایی که ریشه در اعماق جامعه دارد می‌تواند پیوند سوسیالیست‌ها با جامعه را عمیق‌تر کند. برای نمونه شعار نان، کار، آزادی که از دل خیزش فرودستان جامعه بیرون آمده و جنبش‌های پیشرو اجتماعی را به هم پیوند می‌زند، می‌تواند یکی از این شعارهای تاکتیکی باشد. یا شعارهایی نظیر زندانی سیاسی آزاد باید گردد، مجازات اعدام لغو باید گردد، آن شعارهای تاکتیکی هستند که توده‌گیر شدن آنها می‌تواند نقش موثری در عقب نشانیدن دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی داشته باشند. یا تاکید

بر خواست‌هایی مانند بهداشت و درمان رایگان، آموزش رایگان، بیمه بیکاری لازم است در شعارهای تاکتیکی بازتاب پیدا کنند. در دل فقر و فلاکتی که حکومت اسلامی سرمایه‌داران به اکثریت مردم ایران تحمیل کرده این خواسته‌ها از مقبولیت اجتماعی برخوردارند. همچنین شعارهای استراتژیک آزادی، برابری، اداره شورایی یا نان، کار، آزادی، اداره شورایی، شعارهایی هستند در همانحال که اهداف انقلابی و مبارزه برای سوسیالیسم را با عمل سیاسی روزمره پیوند می‌زند، و تصویری از چگونگی اداره جامعه در دوره بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی ارائه می‌دهند، مرز قاطعی نیز با نیروهای اپوزیسیون بورژوازی که خواهان دست به دست شدن قدرت سیاسی از بالای سر مردم هستند را ترسیم می‌کنند.

جنگ چهل روزه همه احزاب و نیروهای سیاسی اپوزیسیون را به محک تجربه زد. سلطنت طلبان فاشیست، سازمان مجاهدین خلق، برخی از جریان‌های جمهوری خواه، احزاب ناسیونالیست در کردستان که برای حمله آمریکا و اسرائیل لحظه شماری می‌کردند بار دیگر بی‌ربطی خود به منافع کارگران و زحمتکشان و مردم ستم‌دیده ایران را نشان دادند. در حالی که بمباران زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی، کشتار کودکان و مردم بی‌دفاع، گسترش بیکاری، تورم افسار گسیخته و تشدید فقر و ناامنی جامعه را به آستانه فروپاشی کشانده

تشکل‌های کارگری در خلاء ایجاد نمی‌شوند، در جریان اعتراض و اعتصاب است که کارگران در ابعاد توده‌ای به ضرورت سازمانیابی پی می‌برند. سوسیالیست‌ها با دامن زدن و حضور فعال در این جنبش‌های اعتراضی در عمل نشان می‌دهند که نه تنها نسبت به آینده طبقه کارگر، بلکه نسبت به وضعیت کار و زندگی و معیشت روزانه کارگران هم خود را دلسوز و مسئول می‌دانند و برایشان مهم است که نانی به سفره خانواده‌های کارگری اضافه کنند. سوسیالیست‌ها و رادیکال‌های جنبش کارگری بر متن این اعتراضات است که می‌توانند این آگاهی را به میان کارگران ببرند که برای پایان دادن به فقر و فلاکت اقتصادی و بی‌حقوقی‌های سیاسی و اجتماعی موجود و برای دستیابی به آزادی و رفاه نه فقط علیه



رژیم جمهوری اسلامی، بلکه باید علیه مناسبات سرمایه داری حاکم نیز قیام کنند.

یکی دیگر از پایه‌های اصلی استراتژی سوسیالیستی ارتقای سازمانیابی طبقه کارگر و ایجاد تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی کارگران بر متن مبارزات جاری است. در این زمینه قبل از هر چیز لازم است دستاوردهای تاکنونی جنبش کارگری را به رسمیت شناخت. کمیته‌های کارخانه، کمیته‌های اعتصاب، مجامع عمومی، تشکل‌های معلمان، بازنشستگان، پرستاران و رانندگان کامیون ... که جوازهای شوراهای کارگری و ستدیگاه‌ها و دیگر تشکل‌های توده‌ای کارگران هستند، محصول همین روند مبارزات تاکنونی بوده‌اند. سوسیالیست‌های جنبش کارگری با تکیه بر تجارب تاکنونی و با توجه به وجود کادرهای با تجربه در این زمینه لازم است برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی کارگران در بخش‌های مختلف پروژه داشته باشند تا با بهبود توازن قوا به سود طبقه کارگر، به بار بنشینند.

یکی از ارکان اصلی استراتژی سوسیالیستی که فعالین سوسیالیست جنبش کارگری لازم است حول آن متحد شوند دامن زدن به اعتصابات و اعتراضات حول خواست‌های عاجل کارگران است. این اصل راهبردی از چند نظر اهمیت دارد: اعتصابات و اعتراضات کارگری مهمترین سنگربندی طبقه کارگر در برابر تعرض دولت و سرمایه داران به کار و زندگی و معیشت کارگران است. اعتصابات و اعتراضات کارگران موثرترین مکانیسم سازمانیابی هستند،

این جنگ‌ها نشان داد که توهم به دستیابی به «آزادی و رفاه و ثبات» از طریق دخالت قدرتهای امپریالیستی تا چه اندازه پوچ و بی پایه و برای جنبش آزادیخواهانه مردم ایران زیانبار و کشنده است. بجای نازل شدن آزادی و رفاه از آسمان و از طریق بمب و موشک، رئیس جمهور آمریکا رسماً و با تهدید وعده «محو تمدن ایران و بازگشت به عصر حجر» را داد. جدای از تجربه این جنگ‌ها، تجربه خیزش‌های سراسری هشت سال گذشته و نیمه‌جان کردن جمهوری اسلامی در همانحال که نشان داد آزادی کارگران و مردم ستم‌دیده ایران از چنگ این رژیم تنها می‌تواند به دست خود آنان تحقق یابد، این حقیقت را نیز خاطر نشان ساخت که حکومت اسلامی با ساختاری که دارد با اعتراضات خودجوش

خیابانی و خیزش‌های خودانگیخته و بی‌سازمان سرنگون نمی‌شود، بلکه باید ملزومات سرنگونی آن به معنای سازمانیابی، شکل دادن به رهبری سراسری و گستراندن تصویری روشن از معنای پیروزی را فراهم آورد. این تجربه‌ها مانند همه تجارب قرن بیستم و قرن بیست و یکم بار دیگر، نقش تعیین کننده حضور سازمانیافته طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه در صحنه سیاسی جامعه، اهمیت پیوند کارخانه و خیابان برای ایجاد هر تحول سیاسی و اجتماعی را مورد تایید قرار دادند.

اما این امر بدون وحدت فعالین سوسیالیست جنبش کارگری حول یک راهبرد سوسیالیستی که سازمانیابی این جنبش در محور آن قرار گیرد مقدور نیست. جنبش سوسیالیستی ایران نیز برای تضمین پیشروی خود هیچ راه میانبری ندارد و باید ستون‌های قدرت خود را در درون طبقه کارگر و جنبش این طبقه بازسازی یا دوباره و از نو ایجاد کند. سازمانها و نهادهای طبقاتی و مستقل کارگری باید ایجاد گردند. اگر گفته می‌شود نظم کهنه در حال مرگ است، و نظم جدید نمی‌تواند متولد شود، فقط با بازسازی ستون‌های قدرت سوسیالیسم در درون طبقه کارگر است که می‌توان شرایط زایش نظم نو را فراهم آورد.

فعالین سوسیالیست جنبش کارگری لازم است حول آن متحد شوند دامن زدن به اعتصابات و اعتراضات حول خواست‌های عاجل کارگران است. این اصل راهبردی از چند نظر اهمیت دارد: اعتصابات و اعتراضات کارگری مهمترین سنگربندی طبقه کارگر در برابر تعرض دولت و سرمایه داران به کار و زندگی و معیشت کارگران است. اعتصابات و اعتراضات کارگران موثرترین مکانیسم سازمانیابی هستند،

و دست به دست شدن قدرت سیاسی از بالای سر مردم لحظه شماری می‌کردند و با آغاز موشک باران و بمبارانهای آمریکا و اسرائیل آمادگی خود را برای تبدیل شدن به پیاده نظام این جنگ اعلام کردند، محتمل است که در دوره پسا جنگ نیز آمادگی خود را برای دیالوگ و مذاکره با جمهوری اسلامی نشان دهند. در چنین شرایطی هر گونه اعلام آمادگی این احزاب برای مصالحه با رژیم می‌تواند، مردم کردستان را بجای ترغیب به تداوم مبارزه، در حالت انتظار نگاه دارد و بین جنبش انقلابی مردم کردستان و جنبش آزادیخواهانه سراسری تفرقه ایجاد کند. فعالین سوسیالیست در کردستان لازم است آگاهی در مورد ماهیت واقعی مواضع و سیاست‌های احزاب ناسیونالیست و پیامد زیانبار این سیاست‌ها را بخشی از وظایف تعطیل ناپذیر خود بدانند. پیشروی کومه‌له به مثابه یک جریان کمونیستی و مدافع پیگیر منافع کارگران و زحمتکشان و پرچمدار آلترناتیو حاکمیت شورایی مردم در کردستان از مسیر پرداختن به این وظایف، ایجاد این فرصت‌ها و هوشیاری در برابر این خطرات می‌گذرد.

در شرایطی که بر متن گسترش بیکاری و فقر و فلاکت اقتصادی، سرکوب با هدف مرعوب کردن مردم معترض و به ستوه آمده به استراتژی بقای همه جناح‌های حکومت اسلامی تبدیل شده است، در خارج از کشور لازم است با مشارکت در سازماندهی کارزارهای سیاسی و تبلیغی از خواسته‌ها و مطالبات جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی حمایت و با گسترش همبستگی با جنبش‌ها به اعدام که پرچم آن در زندان‌های ایران برافراشته شده است، استراتژی سرکوب رژیم را به عقب راند. در همین راستا تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران لازم است یک پای اصلی سازماندهی کارزارهای سیاسی و تبلیغی علیه موج اعدام و برای آزادی زندانیان سیاسی باشد. کمیته روابط بین‌المللی حزب در ادامه فعالیت‌های تاکتونی، با گسترش ارتباطات و پیوندهای خود با نیروهای رادیکال و سوسیالیست در کشورهای مختلف، می‌تواند به فعالیت‌های انترناسیونالیستی حزب در خدمت تقویت جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران یاری رساند.

حزب کمونیست ایران با تلاش و مبارزه خستگی‌ناپذیر و با یاری رساندن به این روندها می‌تواند پیوندهای سیاسی و معنوی خود با جنبش کارگری و نیروی چپ اجتماعی را هر چه بیشتر به یک پیوند زنده و ارگانیک تبدیل کند و به هر اندازه که بتواند به تکامل و بازسازی ستون‌های قدرت کمونیست‌ها در درون طبقه کارگر کمک کند، قادر خواهد شد پیشروی خود در مسیر استراتژی سوسیالیستی را تضمین نماید.

خود همراه کند و به ستون فقرات اعتصابات عمومی سیاسی و سازماندهی قیام جهت به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و نظام طبقاتی حاکم تبدیل گردد.

از آنجا که زنان در ایران با ورود به بازار کار و عمدتاً بازار غیر رسمی و بدون حمایت‌های قانونی بخشی از بار سنگین تامین معاش خانواده را بردوش می‌کشند و از آنجا که مدت‌هاست در ابعاد گسترده وارد عرصه تحصیلات عالی شده‌اند، با تکیه بر این موقعیت عینی و اجتماعی نوین نقش پیشتازی در مبارزه علیه نظام تبعیض جنیستی ایفا کرده‌اند. زنان بر متن این تحولات، با به عقب نشاندن سیاست حجاب اجباری و با حضور فعالانه در خیزش‌های سراسری، حضور در جنبش اعتراضی معلمان، بازنشستگان، پرستاران، دانشجویان، دادخواهان و جنبش‌ها به اعدام نه فقط چهره خیابان‌ها و شهرهای ایران را تغییر داده، بلکه چهره جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی را هم دگرگون کرده‌اند. زنان به اعتبار همین نقش‌آفرینی یک پای اصلی هر تحول سیاسی و اجتماعی در ایران هستند. جنبش‌هایی زنان بر بستر این تحولات می‌تواند در محلات فقیرنشین حاشیه شهرها نیز با برافراشتن پرچم مطالبات رفاهی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه و علیه فرهنگ فرتوت مردسالارانه و پدر سالارانه و سازماندهی زنان کارگر و زحمتکش که بار سنگین کارخانه‌داری را بردوش می‌کشند در انجمن‌ها و شوراهای زنان بخشی دیگر از نیروی عظیم خود را به میدان آورد. سوسیالیست‌های جنبش زنان با به میدان آوردن این نیروی اجتماعی با استراتژی اتحاد با جنبش کارگری و با چشم‌انداز پایان دادن به ستمکشی زنان و تبدیل کارخانگی به کار اجتماعی است که می‌توانند پیشروی جنبش زنان را تضمین کنند.

در جنبش انقلابی کردستان مهمترین سازوکار برای ایجاد آمادگی جهت پاسخگویی به نیازهای این دوره، ایجاد فرصت برای پیشروی و خنثی کردن مخاطراتی است که جنبش انقلابی کردستان را تهدید می‌کند. تلاش فعالین کومه‌له و دیگر سوسیالیست‌های انقلابی در جهت برانگیختن اعتراضات توده‌ای علیه گرانی، بیکاری، کمبود آب و برق، علیه سرکوبگری‌های رژیم و طرح شعارهای منطبق با نیازهای واقعی بهترین فرصت را برای سازمانیابی این جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی، به هم مرتبط کردن فعالان و سازماندهندگان این جنبش‌ها و شکل دادن به یک شبکه رهبری در سطح محلات و در سطح شهرهای کردستان فراهم می‌کند. با ایفای نقش در سازماندهی جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی است که می‌توان آلترناتیو حاکمیت شورایی مردم کردستان را به یک گفتمان نیرومند در کردستان تبدیل کرد. اما نباید از این مخاطره هم غافل شد، که احزاب ناسیونالیست در کردستان که قبل از جنگ برای آغاز حملات آمریکا و اسرائیل با توهم براندازی رژیم جمهوری اسلامی

بود، این بخش از اپوزیسیون همچنان بر طبل ادامه جنگ می‌کوبیدند، تا بلکه از طریق حملات آمریکا و اسرائیل جمهوری اسلامی را برانزدند و با تسخیر و تقسیم قدرت از بالای سر مردم، استبداد سرمایه‌داری غیر دینی را جایگزین استبداد دینی کنند. از اینرو یکی از وظایف محوری فعالین سوسیالیست بیرون آوردن مردم از زیر نفوذ استراتژی و سیاست‌های این بخش از نیروهای اپوزیسیون بورژوازی است. همزمان باید ماهیت ارتجاعی مواضع و عملکرد نیروهای چپ محور مقاومتی که راهبرد بازدارندگی و جنگ افروزی جمهوری اسلامی را بخشی از مقاومت در برابر سلطه سرمایه و امپریالیسم معرفی می‌کنند بر ملا کرد. چپ محور مقاومتی با دفاع از کارنامه جنایتبار رژیم جمهوری اسلامی در داخل ایران و در حمایت و تجهیز گروه‌های تروریست اسلامی موسوم به محور مقاومت در واقع پیوند عمیق خود را با ناسیونالیسم و عظمت‌طلبی تحقیر شده سپاه پاسداران و در همانحال ضدیت خود را با جنبش آزادیخواهی در ایران نشان داده است. باید آگاهی به ماهیت واقعی مواضع و سیاست‌های این دوستان دروغین مردم را به بخشی از حافظه عمومی و به بخشی از آگاهی کارگران و زحمتکشان تبدیل کرد.

یک رکن دیگر از این استراتژی، سوسیالیست‌های جنبش کارگری را ملزم می‌کند که برای سازمانیابی کارگران و در مرحله اول رهبران، فعالین و پیشروان رادیکال جنبش کارگری در حزب سیاسی طبقاتی و کمونیستی خودشان نقشه داشته باشند. چون طبقه کارگر برای دفاع از منافع خاص طبقاتی خود در عرصه‌های مختلف مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظری و برای حضور مستقل در میدان جدال‌ها و کشمکش‌های سیاسی و طبقاتی و برای سازماندهی انقلاب کارگری به حزب سیاسی کمونیستی خودش نیاز دارد. برای این امر فعالین سوسیالیست جنبش کارگری لازم است همه گزینه‌ها را روی میز خود بگذارند. اگر یکی از گزینه‌ها پیوستن به حزب کمونیست ایران و یا دیگر بدیل‌های موجود در جنبش کمونیستی و مشارکت در تعیین سرنوشت آنها است، یک گزینه دیگر می‌تواند ایجاد حزب طبقاتی و کمونیستی با تکیه به ماتریال انسانی و کادرهای کمونیست موجود در جنبش کارگری باشد. طبقه کارگر ایران نظر به وسعتی که دارد الزاماً نه در یک حزب بلکه در چند حزب سیاسی متشکل گردد، احزابی که قاعدتاً نباید منافعی جدا از منافع طبقه کارگر داشته باشند.

جنبش کارگری با پیشروی در این زمینه‌ها است که می‌تواند جنبش‌های پیشرو اجتماعی مانند جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش انقلابی کردستان و جنبش علیه اعدام، جنبش دادخواهی و ... را با

جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می شود!

زیر نظر هیئت تحریریه

سردبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه ۴×۶ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193
0046760854015
004799895674
00436601195907

تماس با کمیته تشکیلات
دلال شهرها

komite.shahrha@gmail.com

اطلاعیه برگزاری پلنوم پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

پلنوم پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران منتخب کنگره چهاردهم در روز شنبه ۹ خرداد ۱۴۰۵ برابر با ۳۰ مه ۲۰۲۶ با شرکت اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران برگزار شد. در این پلنوم اعضای کمیته مرکزی کومه له و کمیته خارج کشور حزب کمونیست ایران نیز بعنوان ناظر شرکت داشتند. پلنوم با سرود انترناسیونال سرود همبستگی جهانی طبقه کارگر و یک دقیقه سکوت در گرامیداشت یاد و خاطره جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم آغاز به کار کرد و به دنبال به دستور جلسات پلنوم که شامل گزارش سیاسی کمیته اجرایی به پلنوم، گزارش تشکیلاتی کمیته ها و ارگانهای تشکیلاتی و آرایش و تقسیم کار درون کمیته مرکزی حزب پرداخت. گزارش سیاسی کمیته اجرایی که از قبل کتبا بصورت بیانه در اختیار رفقای شرکت کننده در پلنوم قرار گرفته بود مورد بحث و بررسی قرار گرفت و نهایتاً کلیات آن مورد تأیید پلنوم قرار گرفت و تدقیق و تکمیل آن برای انتشار بیرونی با توجه به مباحث پلنوم به کمیته اجرایی منتخب این پلنوم سپرده شد.

این بیانیه تبیینی از پیامدهای جنگ امپریالیستی و ارتجاعی دولت های آمریکا و اسرائیل با رژیم جمهوری اسلامی ارائه می دهد که در نتیجه آن کار و زندگی و هستی و مبارزه طبقه کارگر و اکثریت مردم ایران را بیش از پیش در منگنه قرار گرفته است. این جنگ، نه تنها توانست قدر قدرتی امپریالیسم آمریکا را در سطح جهان به نمایش بگذارد، بلکه ضعف ها، محدودیت ها و سردرگمی راهبردی آمریکا را بیش از پیش نمایان ساخت. از طرف دیگر رژیم جمهوری اسلامی که بیش از چهار دهه با تبدیل ایران به زرادخانه سلاح های موشکی و پهبادی، پروژه های هسته ای و سازماندهی و تجهیز نیروهای موسوم به محور مقاومت برای همچون جنگی تدارک می دید، این جنگ برایش در حکم نبرد مرگ و زندگی بود. اما به رغم ادعاهای سران جمهوری اسلامی و کوبیدن بر طبل پیروزی، پیامد این جنگ و تلفات و ضربات سنگینی که جمهوری اسلامی متحمل شده، همچنین تأثیرات ماندگار کشتار هولناک معترضان در جریان خیزش سراسری دی ماه، تعمیق بحران اقتصادی و گسترش بیکاری و تورم و گرانی سرسام آور و ناتوانی رژیم در تأمین نیازهای اولیه مردم بحران درونی رژیم را حادتر خواهد کرد.

پلنوم در بخش پایانی کار خود، به منظور هدایت فعالیت های سیاسی و تشکیلاتی حزب در فاصله دو پلنوم، از میان اعضای کمیته مرکزی حزب، نه نفر از رفقا: هلمت احمدیان، رنوف پرستار، نصرت تیمورزاده، شمس خرمی، آرام فرج الهی، حسن شمس، احمد عزیزپور، جلال محمد نژاد و صلاح مازوجی را به عنوان اعضای کمیته اجرایی حزب انتخاب کرد.

کمیته اجرایی حزب کمونیست ایران

۱۳ خرداد ۱۴۰۵ برابر با ۳ ژوئن ۲۰۲۶



این نشست کمیته مرکزی در بخش گزارش های تشکیلاتی، گزارشات کمیته تشکیلات شهرها، کمیته مرکزی کومه له، کمیته خارج از کشور، شورای تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه له، نشریه جهان امروز، هیات حزب در شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، کمیته اداره سایت ها و شبکه های اجتماعی حزب، کمیته روابط بین المللی، کمیسیون مالی و کمیته اجرائی حزب را استماع و مورد نقد و بررسی قرار داد و در ادامه ارگان های مختلف فعالیت حزب را تقویت و تجدید سازمان داد.

پلنوم در بخش پایانی کار خود، به منظور هدایت فعالیت های سیاسی و تشکیلاتی حزب در فاصله دو پلنوم، از میان اعضای کمیته مرکزی حزب، نه نفر از رفقا: هلمت احمدیان، رنوف پرستار، نصرت تیمورزاده، شمس خرمی، آرام فرج الهی، حسن شمس، احمد عزیزپور، جلال محمد نژاد و صلاح مازوجی را به عنوان اعضای کمیته اجرایی حزب انتخاب کرد.

آنچه برای جنبش کارگری و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی اهمیت حیاتی دارد آگاهی بر این ضرورت است که اینبار با درس گرفتن از تجربه جنگ و درس گرفتن از تجارب خیزش های سراسری هشت سال گذشته آگاهانه تر و سازمان یافته تر مبارزه علیه رژیم

توافق دولت آمریکا و جمهوری اسلامی به معنای پایان قطعی جنگ نیست!

خود توضیح دهند که چرا قیمت نفت افزایش یافته و میلیاردها دلار از پول مالیات‌دهندگان هزینه این جنگ اختیاری شده است. آمریکا در این جنگ نتوانست دولت‌های اروپا و حتی اعضای پیمان ناتو را با خود همراه کند. این جنگ موقعیت چین در برابر آمریکا در رقابت‌های سیاسی و ژئوپلیتیک را تقویت کرد.

با اینحال این جنگ به رغم این ناکامی‌ها، برای طبقه حاکم آمریکا و میلیاردرهایی که به دور ترامپ حلقه زده اند بسیار پر سود بوده است. خود ترامپ بیش از مجموع همه رؤسای جمهور پیشین از مقام ریاست جمهوری سود شخصی برده و ثروتش در دوران حضور در قدرت میلیاردها دلار افزایش یافته است. بنا به گزارش‌ها ثروتمندترین ۵۰۰ نفر جهان تنها در یک روز، زمانی که ترامپ ایران را به نسل‌کشی و نابودی تمدن آن تهدید کرد و سپس ناگهان تغییر موضع داد و با آتش‌بس موافقت کرد، ۲۵۰ میلیارد دلار سود به دست آوردند. این جنگ برای تولیدکنندگان سلاح، کمپانی‌ها و صنایع دفاعی نیز که منافعشان با صنعت جنگ گره خورده است، فوق‌العاده سودآور بوده است. برای نمونه در حالی که کشورهای حوزه خلیج به دلیل جنگی که رئیس‌جمهور آمریکا آغاز کرده بود زیر حملات موشک‌ها و پهبادهای رزیم اسلامی قرار داشتند، کمپانی مورد حمایت پسران ترامپ در حال فروش سامانه‌های رهگیری پهپاد به همان کشورها بود.

سران رژیم جمهوری اسلامی که هدف سیاسی خود در این جنگ را حفظ و بقای نظام اسلامی تعریف کرده بودند، دستیابی به تفاهم‌نامه کنونی را به معنای پیروزی قاطع خود تبلیغ می‌کنند. اما جمهوری اسلامی با اینکه در این جنگ موجودیت خود را حفظ کرد با اینحال این جنگ محدودیت‌های استراتژیک جمهوری اسلامی را نیز آشکارتر کرد. این جنگ بار دیگر نشان داد که پروژه‌های هسته‌ای و حمایت‌های مالی و تجهیز نیروهای موسوم به محور مقاومت در منطقه به رغم هزینه‌های به غایت سنگینی که به مردم ایران و بویژه به طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه تحمیل کرده، به خود رژیم اسلامی قدرت بازدارندگی لازم را نبخشیده‌اند، به طوری که در دو جنگ اخیر چند لایه از رهبران و فرماندهانش را از دست داده است. حتی ناامن کردن و کنترل تنگه هرمز که در این دوره مانند اهرم فشار اقتصادی و ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی در جنگ با آمریکا عمل کرد، در میان مدت و با تداوم محاصره دریایی بنادر جنوب ایران و مختل کردن

سیاسی حاکم در آمریکا دارد به کارشکنی خود در روند مذاکرات ادامه خواهد داد. در ایران نیز اگر چه کادر رهبری سپاه پاسداران در هماهنگی با مجتبی خامنه‌ای و با همراه کردن دولت و مجلس برای تضمین بقای نظام اسلامی مسیر سازش و تفاهم با دولت آمریکا را در پیش گرفته‌اند، اما جناح پایداری و بخشی از اصول‌گرایان افراطی همچنان بر طبل جنگ با آمریکا و اسرائیل می‌کوبند و از هیچ تلاشی برای اختلال در روند مذاکرات کوتاهی نخواهند کرد. بنابراین به رغم دستیابی به این تفاهم‌نامه، نباید خطر از سرگیری تنش‌های نظامی و جنگ را از نظر دور داشت.

این تفاهم‌نامه در شرایطی به امضا می‌رسد، که دولت‌های آمریکا و اسرائیل از دستیابی به اهداف اصلی خود در این جنگ ناکام مانده‌اند. دولت ترامپ با دنباله روی از نتانیاهو و سازمان امنیتی موساد با این توهم که با کشتن خامنه‌ای و رده‌ای از فرماندهان بالای سپاه پاسداران ساختار جمهوری اسلامی فرو می‌پاشد، زمان آغاز جنگ را به جلو انداخت. اما دولت ترامپ بر خلاف ادعاهایش به هیچکدام از اهداف اعلام شده خود مبنی بر تغییر رژیم از بالا، محدود کردن قدرت موشک‌های بالستیک، برچیدن تأسیسات هسته‌ای و خارج کردن اورانیوم غنی شده شصت درصدی و کنترل منابع نفت و گاز و آبراه‌های استراتژیک در منطقه خاورمیانه نرسیده است. این جنگ نه تنها نتوانست قدرقدرتی امپریالیسم آمریکا در سطح جهان را به نمایش بگذارد، و هژمونی رو به افول آمریکا در برابر چین را بازسازی کند، بلکه ضعف‌ها، محدودیت‌ها و سردرگمی راهبردی آمریکا را بیش از پیش نمایان ساخت. دولت ترامپ حتی از پیامدهای قابل پیش‌بینی بستن تنگه هرمز و همچنین حملات موشکی رژیم اسلامی به تأسیسات استخراج نفت و گاز در کشورهای حوزه خلیج کاملاً غافلگیر شد. کابینه ترامپ ناچار شدند برای هواداران

با دستیابی دولت آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی به چارچوب یک تفاهم‌نامه برای پایان دادن به جنگ در شامگاه یکشنبه ۱۴ ژوئن، روند فرسایشی و پرتنش نه جنگ و نه صلح وارد فاز نوینی شده است. بنا به گزارش‌ها این تفاهم‌نامه قرار است روز جمعه از جانب دو طرف اصلی جنگ امضا شود. اگر چه این تفاهم‌نامه هنوز منتشر نشده است، اما بر پایه گزارش منابع آگاه، بر اساس مفاد این تفاهم‌نامه در گام اول تنگه هرمز برای عبور کشتی‌ها بازگشایی شده و به محاصره دریایی بنادر جنوب ایران از جانب آمریکا پایان داده می‌شود. این تفاهم‌نامه اگر چه گامی مهم در مسیر خارج شدن از شرایط جنگی و عبور از برزخ نه جنگ و نه صلح است، اما هنوز به معنای پایان قطعی جنگ نیست.

مهمترین گره‌گاه‌های مذاکراتی که قرار است طی ۶۰ روز آینده انجام گیرد تعیین تکلیف پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی و خارج کردن اورانیوم غنی شده ۶۰ درصدی، شرایط ورود پایانه دادن به تحریم‌های اقتصادی و آزاد کردن پول‌های بلوکه شده ایران، سرنوشت نیروهای موسوم به محور مقاومت و پایان دادن به جنگ و اشغالگری دولت اسرائیل در لبنان است. در واقع سند مورد توافق دولت آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی که بر بازگشایی گذرگاه‌های نفت و گاز به بازارهای جهانی متمرکز شده، اگر چه راه مذاکره و گفتگو پیرامون محورهای مورد اختلاف را باز کرده است، اما دستیابی به توافق نهایی را تضمین نمی‌کند. از اینرو مذاکراتی پیچیده و دشوار در راه است، هر دو طرف جنگ تلاش خواهند کرد آنچه در میدان‌های جنگ به دست نیاورده‌اند، در سر میز مذاکره بدست آورند.

با توجه با اینکه دولت اسرائیل تفاهم‌نامه مذکور را در راستای اهداف جنگی و استراتژی منطقه‌ای خود نمی‌داند، بطور قطع از طریق نفوذی که بر ساختار



تفاهم‌نامه جمهوری اسلامی و دولت آمریکا و تشدید جدال جناح‌های حکومتی در ایران

که در ادامه سیاست منطقه‌ای کردن جنگ، امضای هر توافقی را منوط به آتش بس میان دولت اسرائیل با حزب الله لبنان کرده، انجام عملیات اسرائیل در لبنان را سنگ اندازی در مسیر توافق نام برد.

در ایران نیز اعلام توافق بر سر امضای این تفاهم‌نامه خشم جبهه پایداری و بخشی از اصول‌گرایان افراطی در درون ساختار حکومت اسلامی را برانگیخته است. جریان پایداری که سر سازگاری با خامنه‌ای



پسر ندارند و از نفوذ خود بر صدا و سیما، قوه قضائیه و رده‌ای از فرماندهان میانی در سپاه پاسداران برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌برند، برای مختل کردن روند مذاکرات جمهوری اسلامی و دولت آمریکا با میانجی‌گری پاکستان از هیچ تلاشی کوتاهی نکردند. این جناح مخالف هرگونه آتش بس با آمریکا و اسرائیل و خواهان ادامه جنگ و امنیتی کردن هر چه بیشتر فضای جامعه است. جناح پایداری در این دوره با بسیج هواداران و حزب‌اللهی‌های طرفدار خود در خیابان بارها اهداف قالیباف و عراقچی و دولت پزشکیان در این مذاکرات را به زیر سؤال بردند. جناح پایداری روز یکشنبه با برپایی تجمع‌های اعتراضی در تهران و مشهد، امضای هر گونه توافقی با "آمریکای قاتل خامنه‌ای و فرماندهان سپاه و مسئولان بالای حکومت اسلامی" را خیانت و تحقیر دانسته و با توهین و ناسزا قالیباف و عراقچی را مورد حمله قرار داده و خواهان استعفای آنان شدند. به رغم تحرک جناح پایداری به نظر می‌رسد که کادر رهبری سپاه پاسداران در هماهنگی با مجتبی خامنه‌ای و با همراهی مجلس و دولت استراتژی بقای نظام اسلامی را از مسیر تفاهم و سازش با آمریکا و تشدید سرکوب در داخل پیگیری میکنند.

حزب‌الله لبنان که مهم‌ترین بازوی باصطلاح محور مقاومت رژیم جمهوری اسلامی برای پیشبرد استراتژی و سیاستهای منطقه‌ایش بوده است، در چهار دهه گذشته تحت فرماندهی سپاه

در حالی که سحرگاه روز دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۴۰۵ ترامپ و شهپاز شریف از امضای سند تفاهم مشترک با جمهوری اسلامی خبر دادند، شورای عالی امنیت جمهوری اسلامی نیز دستیابی به "یادداشت تفاهم برای پایان جنگ با آمریکا" را تأیید کرد. نخست وزیر پاکستان به‌عنوان طرف میانجی اعلام کرد که امضای رسمی توافق روز جمعه ۲۹ خرداد انجام خواهد شد. با این حال دولت اسرائیل و در داخل ایران نیز جناح پایداری و اصول‌گرایان افراطی با امضای چنین تفاهمی مخالف بوده و در تلاشند تا مانع انجام هر توافقی میان طرفین گردند. این یادداشت تفاهم در شرایطی اعلام می‌شود که ارتش اسرائیل جنوب لبنان را تا عمق ۳۰ کیلومتری به اشغال خود در آورده است و وزیر دفاع دولت نتانیاهو اعلام کرد که از مناطق اشغال کرده در لبنان و سوریه و غزه عقب نشینی نخواهد کرد.

دولت اسرائیل بارها نشان داده که از هر بهانه‌ای در منطقه جهت حملات نظامی علیه حزب‌الله در لبنان استفاده خواهد کرد. حزب‌الله نیز در جریان جنگ چهل روزه مانند بازوی مهم رژیم جمهوری اسلامی برای پیشبرد استراتژی منطقه‌ای کردن جنگ عمل کرده است. از این نظر جمهوری اسلامی بدنبال ضربات سنگینی که حزب‌الله در جنگ با اسرائیل متحمل شده بود، در راستای تداوم سیاست منطقه‌ای خود تلاش کرده تا توان نظامی این گروه اسلامی را بازسازی نماید. ارتش اسرائیل در ادامه سیاست اشغالگرانه خود روز یکشنبه ۲۴ خرداد و در حالی که ترامپ از امضای تفاهم‌نامه با جمهوری اسلامی ظرف چند ساعت خبر می‌داد، اعلام کرد که در ۲۴ ساعت گذشته بیش از ۷۰ موضع این حزب در لبنان را مورد حمله قرار داده و زیرساخت و مرکز فرماندهی حزب‌الله در منطقه «ضاحیه» در جنوب بیروت را بمباران و یکی از فرماندهان ارشد این گروه را کشته است. علاوه بر آن برای مردم بی دفاع ۱۶ روستای جنوب لبنان نید هشدار تخلیه منازل خودشان را صادر کرد. به گفته حزب‌الله این حملات وسیع ارتش اشغالگر اسرائیل، در واکنش به پرتاب دو پهباد این گروه در روز شنبه بطرف نیروهای اسرائیل بوده است. واقعیت این است دولت اسرائیل توافق دولت آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی بر سر متن تفاهم‌نامه را در راستای اهداف جنگی خود نمی‌داند. از نظر دولت اسرائیل در این تفاهم‌نامه مسائل اصلی، از جمله موشک‌های بالستیک، شبکه نیروهای موسوم به محور مقاومت در منطقه و سرنوشت ذخایر اورانیوم غنی‌شده، حل نشده‌اند. جمهوری اسلامی

صادرات نفت و واردات کالاهای مورد نیاز، می‌تواند مانند یک تیغ دو لبه عمل کند. مجموعه این فاکتورها و همچنین تحولات در غزه، روند خلع سلاح حزب‌الله در لبنان، تحت فشار قرار گرفتن حشد شعبی برای ادغام در ارتش عراق و ... نشان می‌دهند که جنبش اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه این جنبش در منطقه خاورمیانه، هم به‌عنوان یک الگوی حکومتی و هم به‌مثابه الگوی مقابله با سیاست‌ها و نفوذ آمریکا و اسرائیل در منطقه دوره‌اش سپری شده است.

اما به‌رغم ادعاهای سران جمهوری اسلامی و کوبیدن بر طبل پیروزی، پیامد این جنگ و تلفات و ضربات سنگینی که جمهوری اسلامی متحمل شده، تشدید تحریم‌های اقتصادی و همچنین تأثیرات ماندگار کشتار هولناک معترضان در جریان خیزش سراسری دی‌ماه، تعمیق بحران اقتصادی و گسترش بیکاری و تورم و گرانی سرسام‌آور و ناتوانی رژیم در تأمین نیازهای اولیه مردم بحران درونی رژیم را حادث کرده و چه بسا در آینده شاهد تصفیه‌های خونین درونی از جانب جناح سپاه‌پاسداران باشیم. رژیمی که اقتصادش زیر فشار تعمیق بحران ساختاری، فساد نهادینه شده، تشدید تحریم‌ها و شرایط جنگی حاکم بر جامعه در معرض فروپاشی است، بعد از پایان قطعی جنگ زیر بار هزینه‌های سنگین بازسازی ویرانی‌های جنگ و افزایش سطح توقعات کارگران و مردم معترض هم قرار خواهد گرفت. مجموعه این فاکتورها و عوامل، شکاف جمهوری اسلامی با مردم و جنبش‌های اجتماعی را عمیق‌تر و بحران مشروعیت سیاسی رژیم را تشدید خواهند کرد.

از اینرو که دوره پسا جنگ دوره تعمیق مبارزه طبقاتی است، کارگران و مردم آزادیخواه ایران در برابر تهاجم دولت و رویکرد فاشیستی سپاه پاسداران دست روی دست نخواهند گذاشت. درست است که این جنگ امپریالیستی و ارتجاعی جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی را به حاشیه راند، و لایه‌ای از طبقه متوسط که تحت تأثیر تبلیغات نیروهای اپوزیسیون بورژوازی به براندازی رژیم از طریق مداخله قدرتهای امپریالیستی امید بسته بودند دچار نوعی یاس و سرخوردگی شده‌اند، اما مسئله تعیین کننده این است که طبقه کارگر ایران بر متن روند رو به رشد اعتراضات و اعتصابات کارگری بویژه در دو دهه اخیر به سطحی از آگاهی، تجربه عملی و ظرفیت‌های سازمانی دست یافته که با وجود جنگ، این دستاوردها از بین نرفته‌اند. طبقه کارگر با تکیه بر همین تجارب و دستاوردها با اعتراضات و اعتصابات خود به صحنه سیاسی جامعه باز خواهد گشت.

تداوم کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام»

در هفته صد و بیست و پنجم

و... می‌خواهیم به هر شکل ممکن اعدام‌ها را محکوم کرده و برای توقف آن دست به اقدامی جدی بزنند. تحقق آزادی، برابری و حفظ کرامت انسانی بدون تحقق حق حیات انسان‌ها ممکن نیست. ما به تمام مخالفان اعدام برای در هم شکستن ساختار استبدادی و چرخه سلب حیات انسانی فراخوان هم‌بستگی و عمل متحدانه می‌دهیم.

کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» سه‌شنبه ۲۶ خرداد ۱۴۰۵ در هفته صد و بیست و پنجم در ۵۶ زندان زیر در اعتصاب غذاست:

زندان اوین (بندهای زنان و مردان)، زندان قزلحصار (واحدهای ۲، ۳ و ۴)، زندان مرکزی کرج، زندان فردیس کرج، زندان تهران بزرگ، زندان قرچک، زندان خورین ورامین، زندان چوبیندر قزوین، زندان اهر، زندان اراک، زندان لنگرود قم، زندان خرم‌آباد، زندان بروجرد، زندان یاسوج، زندان اسدآباد اصفهان، زندان دستگرد اصفهان، زندان شیبان اهواز، زندان سپیدار اهواز (بندهای زنان و مردان)، زندان نظام شیراز، زندان عادل‌آباد شیراز (بندهای زنان و مردان)، زندان فیروزآباد فارس، زندان دهدشت، زندان زاهدان (بندهای زنان و مردان)، زندان برازجان، زندان رامهرمز، زندان بهبهان، زندان بم، زندان یزد (بندهای زنان و مردان)، زندان کهنوج، زندان طبس، زندان مرکزی بیرجند، زندان مشهد، زندان گرگان، زندان سبزوار، زندان گنبدکاووس، زندان قائمشهر، زندان رشت (بندهای مردان و زنان)، زندان رودسر، زندان حویق تالش، زندان ازبیرم لاهیجان، زندان دیزل‌آباد کرمانشاه، زندان اردبیل، زندان تبریز، زندان ارومیه، زندان سلماس، زندان خوی، زندان نقده، زندان میاندوآب، زندان مهاباد، زندان بوکان، زندان سقز، زندان بانه، زندان مریوان، زندان سنندج، زندان کامیاران و زندان ایلام.

هفته صد و بیست و پنجم

سه‌شنبه ۲۶ خرداد ۱۴۰۵



تحقق آزادی، برابری و حفظ کرامت انسانی بدون تحقق حق حیات انسان‌ها ممکن نیست

در شرایط بحرانی جامعه ایران، در حالی که حکومت ولایت فقیه و دستگاه سرکوب و قضائیه آن از ابتدای سال ۱۴۰۵ تاکنون بیش از ۱۷۷ زندانی را به دار آویخته است، همچنان شاهد صدور و اجرای احکام غیرانسانی اعدام هستیم. تلاشی مذبوحانه برای مهار انفجار خشم مردمی که از ظلم و ستم و گرانی به ستوه آمده‌اند.

بر اساس اخبار منتشر شده در هفته گذشته علاوه بر صدها زندانی جرایم عمومی که در بی‌خبری به اعدام محکوم می‌شوند و شمار زیادی که حکم هایشان به اجرا درمی‌آید، دست کم حکم اعدام زندانیان سیاسی علی فتاح و محمد نقی‌زاده در دیوان عالی تایید و هر دو به انفرادی زندان قزلحصار منتقل شده‌اند. دو زندانی سیاسی دیگر به نام‌های علی کمالی و پیمان گنجی نیز از زندان تهران بزرگ به زندان قزلحصار منتقل شده‌اند. پیمان گنجی جوان ۲۳ ساله‌ای است که در خیزش دی‌ماه ۱۴۰۴ دستگیر و توسط شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به اعدام محکوم شد.

چنان‌که پیش از این بارها اشاره کرده‌ایم زندان قزلحصار به عنوان مرکز اصلی اعدام‌های استان تهران و یکی از قتل‌گاه‌های حکومتی است که بسیاری از محکومان به اعدام را در خود جای داده و زندانیانی که محکوم به اعدام هستند پس از انتقال به این زندان، در خطر اجرای حکم قرار می‌گیرند.

سازمان عفو بین‌الملل در واکنش به موج اعدام‌های زندانیان سیاسی و خطر گرفته شدن جان پنج زندانی (علی‌رضا مرداسی، مسعود جامعی، رضا عبدالی، فرشاد اعتمادی‌فر و حسن مصلاوی) خواهان توقف اعدام این پنج تن و دیگر زندانیان در ایران شده‌است. ما اعضای کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» خواهان توقف سریع اعدام‌ها هستیم و از همه وجدان‌های بیدار و فعالان سیاسی، حقوق بشری، مدنی، صنفی

قدس پاسداران، مردم لبنان را با جنگهای داخلی و جنگ با دولت اسرائیل درگیر کرده و موجب کشتار و ویرانی خسارات فراوانی به مردم ستمدیده لبنان شده است. مقامات دولت لبنان فاش ساختند که حزب‌الله لبنان، دو روز پس از کشته شدن علی خامنه‌ای تاکنون، با موشک و پهباد پرانی به سوی اسرائیل، لبنان را وارد جنگ دیگری کرده و تمامی کشور را در معرض تهاجم اسرائیل قرار داده است. دولت لبنان اعلام کرد این جنگ تاکنون موجب کشته و زخمی شدن هزاران نفر، تخریب منازل و آواره شدن بیش از یک میلیون نفر گردیده است.

واضح است که در چنین توازن قوایی اقدامات نظامی حزب‌الله علیه اسرائیل غیر از تحریک دولت اشغالگر اسرائیل به حملات نظامی بیشتر و ببار آوردن تلفات و خسارات به مردم ستمدیده لبنان ثمره‌ای در بر نداشته است. اما به رغم تلاش جمهوری اسلامی در کمک و دفاع از حزب‌الله و حفظ این گروه در لبنان به‌عنوان اصلی‌ترین بازوی مسلح خود در منطقه، حکومت جدید لبنان با حمایت و پشتیبانی آمریکا و دیگر قدرتهای اروپایی و متحدان منطقه‌ای، مصمم است حزب‌الله را خلع سلاح نماید و بخشی از این روند را نیز در جنوب لبنان به انجام رسانده است. با توجه به موقعیت عمومی جمهوری اسلامی، پیامد تشدید تحریم‌های اقتصادی و تأثیرات محاصره دریایی بنادر جنوب ایران از جانب آمریکا، جمهوری اسلامی در مذاکرات ۶۰ روزه هم نخواهد توانست از روند خلع سلاح حزب‌الله جلوگیری کند.

با خلع سلاح حزب‌الله در لبنان و اقداماتی که در عراق برای خلع سلاح گروه‌های حشد شعبی انجام گردیده و بخشی از آنان سلاح خود را تحویل دولت داده‌اند؛ خودداری حوثی‌های یمن از درگیری نظامی جدی در منطقه؛ سقوط رژیم بشار اسد که به نفوذ جمهوری اسلامی در سوریه پایان داد که همگی بخش‌هایی از نیروی باصطلاح «محور مقاومت رژیم اسلامی» بودند، رژیم اسلامی نخواهد توانست راهبرد جنگ بازدارنده خود در کشورهای منطقه را ادامه می‌داد. به این ترتیب سیاست و استراتژی جنگ بازدارنده و پر هزینه منطقه‌ای جمهوری اسلامی در چهار دهه گذشته، به پایان خط رسیده است.



ماشین اعدام و بازتولید سلطه در جمهوری اسلامی

آرام فرج الهی

حکومتی که از همان آغاز آموخت برای ادامه حیات، باید مخالف را نه فقط شکست دهد، بلکه از صفحه جامعه حذف کند.

در دهه‌های بعد، هرچند شدت و شکل اعدام‌ها تغییر کرد، اما خود منطق باقی ماند. در دهه ۱۳۷۰ اعدام‌های سیاسی و امنیتی به‌ظاهر کمتر نمایان شد، اما دستگاه قضایی و امنیتی همچنان به کار خود ادامه داد و مجازات مرگ علیه متهمان مواد مخدر، مخالفان عقیدتی و زندانیان سیاسی در سطوح مختلف اعمال می‌شد. در دهه‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰، با رشد اعتراضات اجتماعی، حاکمیت بار دیگر به اعدام به‌عنوان ابزار ارعاب بازگشت؛ از سرکوب معترضان پس از ۱۳۸۸ تا اعدام فعالان کورد، عرب، بلوچ، معترضان خیابانی و زندانیان مرتبط با پرونده‌های به اصطلاح امنیتی. این روند نشان داد که اعدام در جمهوری اسلامی، عمیقاً با بحران‌های سیاسی و با مرزبندی، میان طبقات فرودست و دستگاه قدرت، و میان جامعه معترض و رژیم سرکوب‌گر گره خورده است. در دهه ۱۴۰۰ این الگو وارد فاز تازه‌ای شد. خیزش‌های پی‌درپی، اعتصاب‌های کارگری، اعتراضات زنان و جوانان، بحران اقتصادی و فرسایش مشروعیت، رژیم را بیش از پیش به سوی تشدید خشونت سوق داد. گزارش‌های حقوق بشری نشان می‌دهند که در سال ۱۴۰۴ اعدام‌ها به بالاترین سطح ثبت‌شده از اواخر دهه ۱۳۶۰ رسید و در ۱۴۰۵ نیز با بهره‌گیری از فضای جنگی و امنیتی، اعدام‌های سیاسی و احکام مرگ علیه معترضان و مخالفان ادامه یافت. از این منظر، تاریخ اعدام در جمهوری اسلامی از ۱۳۵۷ تا ۱۴۰۵، تاریخ یک تداوم است: تداوم حکومتی که از همان ابتدا برای حفظ خود، مرگ را نهادینه کرد؛ تداوم نظامی که از حذف فیزیکی به‌عنوان سازوکار سیاسی استفاده کرد؛ و تداوم سازوکاری که هرچه بحران‌های عمیق‌تر شد، چهره مرگبارتری به خود گرفت. بنابراین، اعدام در ایران، ستون ثابت یک سرمایه‌داری اسلامی است که در هر دوره، با توجه به شرایط، شکل خاصی از خشونت را برگزیده اما هرگز از منطق اصلی خود یعنی سرکوب عریان و بازتولید ترس فاصله نگرفته است.

گزارش‌های سال ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ این روند را به‌روشنی نشان می‌دهند. بر اساس گزارش عفو بین‌الملل، در سال ۱۴۰۴ دست‌کم ۲۱۵۹ نفر در ایران اعدام شدند؛ بالاترین رقم ثبت‌شده برای هر کشور در آن سال. گزارش مشترک Iran Human Rights و ECPM نیز از دست‌کم ۱۶۳۹ اعدام در همان سال خبر می‌دهد و تأکید می‌کند که این رقم نسبت به سال قبل جهش بزرگی داشته است.

تا نشان دهد که حد نافرمانی کجاست. در این معنا، چوبه‌ی دار بخشی از سازوکار انباشت قدرت است. همان‌طور که سرمایه برای انباشت سود از نیروی کار ارزان، بیکاری، ناامنی و پراکندگی استفاده می‌کند، دولت نیز برای انباشت قدرت سیاسی از ترس، حذف، و نمایش عمومی خشونت استفاده می‌کند. اعدام یکی از خشونت‌ترین شکل‌های این نمایش است. چون مرگ، اگر علنی و سیاسی شود، به جامعه پیام می‌دهد که حکومت نه‌فقط قادر به سرکوب است، می‌خواهد سرکوب را به امر عادی و پذیرفتنی بدل کند.

از همان نخستین ماه‌های پس از قیام ۱۳۵۷، اعدام در جمهوری اسلامی، یکی از نخستین ابزارهای تثبیت قدرت جدید بود. دادگاه‌های اسلامی با سرعتی شتاب‌زده و در نبود دادرسی عادلانه، صدها



حکم مرگ صادر کردند و از همان سال‌های آغازین روشن شد که نظم تازه برای بقا، به حذف فیزیکی اتکا دارد. این خشونت، به‌سوی مخالفان سیاسی، نیروهای چپ و انقلابی و هر صدای مستقل دیگری چرخید. در منطق جمهوری اسلامی، انقلاب توده‌ای ۱۳۵۷ به‌جای آن‌که به گشایش سیاسی بیانجامد، به‌سرعت در مسیر استقرار یک دولت ایدئولوژیک-امنیتی قرار گرفت؛ دولتی که برای حذف رقبای خود، از اعدام به‌عنوان ابزار قانون‌مند ترور استفاده می‌کرد. در دهه ۱۳۶۰ این منطق به اوج رسید؛ سال‌هایی که با سرکوب خونین جنبش‌های سیاسی، زندان‌های پرشمار، شکنجه، اعدام‌های گسترده و نهایتاً قتل عام زندانیان سیاسی ۱۳۶۷ شناخته می‌شوند. اسناد گردآوری‌شده از سوی نهادهای حقوق بشری نشان می‌دهند که در فاصله ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ ده‌ها هزار مخالف سیاسی بازداشت، شکنجه یا اعدام شدند و در تابستان ۱۳۶۷ هزاران زندانی سیاسی در روندی سازمان‌یافته رژیم به قتل رسیدند؛ رخدادی که بسیاری از نهادهای بین‌المللی آن را در چارچوب جنایت علیه بشریت تحلیل می‌کنند. این دهه خونین، بنیان سیاسی جمهوری اسلامی را شکل داد:

اعدام خشن‌ترین شکل خشونت حکومتی است؛ نه فقط از آن رو که جان انسان را می‌گیرد، از آن رو که مرگ را به ابزار حکومت، به ابزار نظم طبقاتی، و به ابزار بازتولید ترس اجتماعی بدل می‌کند. اعدام، ضربه‌ای است بر شبکه‌ای از رابطه‌ها: خانواده، رفقا، هم‌بندی‌ها، هم‌محله‌ای‌ها، هم‌طبقه‌ای‌ها، و... در جامعه‌ای که حکومت می‌کوشد انسان را به پرونده، پرونده را به عدد، و عدد را به آمار بی‌چهره تبدیل کند، اعدام فقط کشتن نیست؛ شیوه‌ای از حکمرانی است. جمهوری اسلامی سال‌هاست که این شیوه را به‌عنوان یکی از ستون‌های بقای خود به‌کار گرفته است، و در دوره‌های بحران، این ستون را محکم‌تر و عریان‌تر کرده است.

موج اعدام‌های اخیر، به‌ویژه پس از جنگ و تشدید فضای امنیتی، نشان می‌دهد که رژیم هرچه بیشتر

در بن‌بست سیاسی و اجتماعی فرو می‌رود، بیش‌تر به چوبه‌ی دار و دستگاه کشتار متوسل می‌شود. اعدام را باید در پیوند با منطق حاکمیت طبقاتی فهم کرد. دولت در جامعه‌ی طبقاتی، ابزار سازمان‌یافته‌ی سلطه‌ی یک طبقه بر طبقات دیگر است. البته در شرایط ویژه، این سلطه فقط با رضایت و ایدئولوژی پیش نمی‌رود؛ بلکه با زور، زندان، شکنجه، محاکمه‌ی نمایشی، و نهایتاً اعدام

تکمیل می‌شود. اعدام یکی از صورت‌های دولتی است که بر پایه‌ی سرکوب بنا شده و بقای خود را در گرو نابودی هر نیرویی می‌بیند که نظم استثماری و استبدادی را تهدید کند. این رژیم از همان آغاز بر دو پایه ایستاده بود؛ نخست، سرکوب سیاسی سازمان‌یافته؛ دوم، کنترل ایدئولوژیک بر جامعه. اعدام، جایی است که این دو پایه به هم می‌رسند. از یک‌سو حذف فیزیکی مخالفان و از سوی دیگر القای این پیام که هر مقاومت ریشه‌دار می‌تواند به مرگ ختم شود. این همان سازوکار ترس است؛ ترسی که قرار است جای سیاست را بگیرد.

اما اعدام فقط ابزار ترس نیست؛ ابزار بازتولید سلطه است. سرمایه‌داری اسلامی، برای ادامه‌ی حیات خود به انضباط کار، فرودستی طبقات فرودست، تضعیف تشکلیابی مستقل، و جلوگیری از شکل‌گیری آگاهی طبقاتی نیاز دارد. در این نظام، هر شکلی از مقاومت، از اعتصاب کارگری تا اعتراض خیابانی، از سازمان‌دهی محلی تا همبستگی ملیت‌های تحت ستم، می‌تواند نظم را دچار اختلال کند. پس رژیم نه فقط با پلیس و زندان، با اعدام نیز مداخله می‌کند

برخی منابع دیگر از رقم‌هایی بالاتر هم سخن گفته‌اند، اما حتی محافظه‌کارانه‌ترین برآوردها هم نشان می‌دهد که ما با یک جهش کمی معمولی روبه‌رو نیستیم، با یک نظم‌کشتار مواجهیم. در سطح جهانی نیز عفو بین‌الملل گزارش داد که شمار کل اعدام‌های ثبت‌شده در ۱۴۰۴ به ۲۷۰۷ نفر رسیده و ایران یکی از اصلی‌ترین عوامل این جهش بوده است. همین آمارها نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی نه فقط در منطقه، بلکه در مقیاس جهانی نیز در میان برجسته‌ترین ماشین‌های مرگ قرار دارد. این واقعیت را نباید در سطحی صرفاً آماری دید؛ باید فهمید که این اعداد حامل چه مناسباتی هستند. پشت هر عدد، یک زندگی، یک خانواده، یک رنج و یک تاریخ سرکوب‌شده وجود دارد. از نظر طبقاتی نیز این ارقام بسیار گویاست. بخش مهمی از اعدام‌ها مربوط به پرونده‌های مواد مخدر بوده است؛ حوزه‌ای که به‌طور مستقیم با فقر، حاشیه‌نشینی، بیکاری و نابرابری ساختاری گره خورده است. این یعنی رژیم، به جای حل علل اجتماعی جرم، به حذف فرودستان می‌پردازد. چنین رویکردی، خشونت طبقاتی است. در جامعه‌ای که فرصت‌های واقعی برای زندگی، آموزش، درمان، اشتغال و رهایی نابرابر توزیع شده، معجزات مرگ برای کسانی که از پیش در حاشیه رانده شده‌اند، چیزی جز تداوم همان نابرابری نیست. اعدام در این معنا، بخشی از مهندسی اجتماعی طبقه‌محور است. یعنی نظام حاکم می‌کوشد به فرودستان بگوید که حتی حق خطا کردن هم ندارند؛ و اگر از مسیرهای رسمی بقا بیرون بیفتند، پاسخ‌شان مرگ خواهد بود. این منطق، منطق جامعه‌ای نیست که به برابری فکر می‌کند؛ منطق جامعه‌ای است که می‌خواهد نظم طبقاتی را با خشونت نهایی تثبیت کند.

در کنار این بُعد طبقاتی، اعدام در ایران امروز بُعد سیاسی بسیار عریانی نیز دارد. گزارش‌های حقوق بشری در ۱۴۰۵ نشان می‌دهند که پس از تشدید فضای جنگی و امنیتی، اعدام‌های سیاسی و امنیتی افزایش یافته و ده‌ها نفر با اتهام‌های سیاسی در معرض مرگ قرار گرفته‌اند. این روند چیزی جز استفاده‌ی مستقیم از مرگ برای مهار سیاست نیست. یعنی حکومت می‌کوشد به جامعه بفهماند که سیاست مستقل، تشکل مستقل، و مقاومت مستقل می‌تواند با مرگ پاسخ داده شود. جمهوری اسلامی نه فقط جنبش را سرکوب می‌کند، می‌خواهد امکان خیال‌پردازی انقلابی را نیز از ذهن جامعه بزدايد. اعدام در اینجا ابزاری است برای قتل امکان. حکومت فقط فرد را به قتل نمی‌رساند، می‌خواهد تصویر آینده‌ای متفاوت را هم بکشد. از همین رو، دفاع از زندانی سیاسی محکوم به اعدام، دفاع از یک فرد تنها نیست؛ دفاع از حق جامعه برای اندیشیدن به آینده‌ای دیگر است.

باید پرسیم چرا جمهوری اسلامی در این مقطع تاریخی به چنین سطحی از خشونت رسیده است. پاسخ در بحران هم‌زمان اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک نهفته است. این رژیم با انباشت چند دهه‌ای نارضایتی، فرسایش مشروعیت، تعمیق شکاف طبقاتی، رشد بیکاری و فقر، و تکرار خیزش‌های اعتراضی مواجه است. در چنین شرایطی، دولت برای حفظ خود ناچار است سطح قهر را بالا ببرد. اعدام در این میان، نشانه‌ی ضعف است نه قدرت. دولتی که بتواند رضایت اجتماعی بسازد، نیازی به کشتار گسترده ندارد. اما دولتی که از ساختن رضایت ناتوان است، به سازوکارهای وحشت متوسل می‌شود. این لحظه‌ای است که بحران هژمونی به بحران حاکمیت تبدیل می‌شود: طبقه‌ی حاکم دیگر نمی‌تواند با رضایت حکومت کند، پس با زور حکومت می‌کند. اعدام، زبان نهایی این زور است. بنابراین افزایش اعدام‌ها در ایران را باید به‌عنوان اعتراف به بحران فهمید. هر طناب دار، نشانه‌ای از ترس حاکمیت از جامعه است. تاریخ مبارزات ایران نیز این تحلیل را تأیید می‌کند. اعدام در این سرزمین، همواره بخشی از سیاست جمهوری اسلامی بوده است. از سرکوب جنبش‌های کارگری و کمونیستی تا قتل‌عام زندانیان سیاسی، از اعدام فعالان جنبش‌های اجتماعی تا حذف معترضان خیابانی، دولت‌های مستقر بارها نشان داده‌اند که وقتی از مهار مبارزه عاجز می‌شوند، به حذف فیزیکی متوسل می‌شوند. نمونه ۱۳۶۷ یکی از هولناک‌ترین چهره‌های همین منطق بود؛ زمانی که هزاران زندانی سیاسی در روندی سازمان‌یافته اعدام شدند. این واقعه، چکیده‌ی منطق حاکمیت اسلامی بود؛ وقتی نظام در خطر است، انسان را از میان بردار. از همین جا باید فهمید که ماشین اعدام جمهوری اسلامی محصول یک لحظه‌ی گذرا نیست، محصول یک تداوم تاریخی است؛ تداومی که از ابتدای استقرار این رژیم تا امروز، در اشکال گوناگون ادامه یافته است. اما آنچه امروز اهمیت ویژه دارد، پیوند میان موج اعدام‌ها و تحولات اخیر است.

گزارش‌ها نشان می‌دهند که پس از تشدید فضای جنگی، بازداشت‌های گسترده و اعدام‌های سیاسی افزایش یافته‌اند. دولت در شرایط بحران، معمولاً از دو ابزار استفاده می‌کند: یکی، نظامی‌سازی فضا؛ دیگری، قضایی‌سازی سرکوب. یعنی اعتراض را به امنیت، و امنیت را به مرگ تبدیل می‌کند. در چنین وضعی، دادگاه؛ بخشی از خط تولید مرگ است. پرونده‌سازی، اعتراف اجباری، شکنجه، و صدور حکم اعدام، همگی اجزای یک ماشین‌اند. این ماشین از بیرون ممکن است «نظام قضایی» نامیده شود، اما در واقع کارکردش، انضباط سیاسی است. وقتی این انضباط با نابرابری طبقاتی و تبعیض ملی و جنسیتی ترکیب می‌شود، اعدام به دقیق‌ترین شکل خشونت دولتی بدل می‌گردد. در این میان، مسئله زنان و اقلیت‌ها نیز بسیار مهم است. گزارش‌های ۱۴۰۴ نشان می‌دهند که دست‌کم ۴۸ زن اعدام شدند، که در سال‌های اخیر رقمی بی‌سابقه یا کم‌سابقه محسوب می‌شود. این امر نشان می‌دهد که خشونت دولتی نه فقط بر پایه طبقه، بر پایه جنسیت نیز عمل می‌کند. زن محکوم به مرگ در جمهوری اسلامی، هم با دستگاه سرکوب سیاسی و هم با نظم پدر/مردسالارانه روبه‌رو است. به همین ترتیب، بلوچ‌ها، کوردها، عرب‌ها و دیگر ملیت‌های تحت ستم نیز به‌طور نامتناسبی زیر ضرب این ماشین قرار می‌گیرند. این امر تصادفی نیست؛ زیرا حاکمیت سرکوب‌گر، برای حفظ مرکزیت قدرت، حاشیه‌ها را با خشونت نگه می‌دارد. در واقع، اعدام در اینجا نوعی سیاست مرکز علیه پیرامون است؛ سیاستی که می‌خواهد به حاشیه بگوید: شما نه فقط فرودست، بلکه قابل حذف هم هستید. این همان منطق عریان سلطه است که باید علیه آن ایستاد.

نکته‌ی دیگری که نباید فراموش کرد، رابطه‌ی اعدام با عادی‌سازی خشونت است. یکی از مهم‌ترین کارکردهای اعدام این است که مرگ را به بخشی از منطق روزمره حکومت تبدیل کند. وقتی اخبار اعدام بی‌وقفه تکرار می‌شود، جامعه در خطر کرختی سیاسی قرار می‌گیرد. این کرختی، خود یک پیروزی برای حاکمیت است. زیرا حاکمیت می‌خواهد مردم را به شنیدن مرگ عادت دهد تا صدای اعتراض کمتر شود. اما همین جا نقطه‌ی مبارزه نیز هست. وظیفه‌ی نیروهای انقلابی و فعالان اجتماعی این است که این عادت را بشکنند. باید هر بار نام‌ها را دوباره زنده کرد، خانواده‌ها را دوباره به صحنه آورد، و مرگ را از حالت عادی خارج کرد. هر روایت انسانی، هر افشای سیاسی، هر بیانیه اعتراضی، و هر کمپین همبستگی، یک ضربه به ماشین عادی‌سازی است. در این میان، حرکت «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» یکی از بارزترین نمونه‌های مقاومت در برابر ماشین مرگ است. از سال‌های اخیر، هر سه‌شنبه، زندانیان زندان‌ها مختلف در محکومیت ماشین کشتار جمهوری اسلامی دست به اعتصاب می‌زنند. این سه‌شنبه‌ها، یک صحنه‌ی سیاسی است که در آن زندانیان سیاسی و عادی، حتی از پشت دیوارهای زندان و در شرایطی که با شکنجه، انفرادی، و محرومیت از حقوق اولیه روبه‌رو هستند، به‌طور نمادین زنده‌اند. آن‌ها با مقاومت در برابر شکنجه، با امتناع از اعتراف اجباری، و با خانواده‌ها و رفقا و همبند‌های خود صدای مبارزه، مقاومت و زندگی را فریاد می‌زنند. این حرکت نشان می‌دهد که اعدام شاید بتواند تن را نابود کند، اما نمی‌تواند صدای مقاومت را خاموش کند. سه‌شنبه‌های نه به اعدام، هم‌زمان هم اعتراضی علیه ماشین مرگ هستند و هم یادآوری این حقیقت که زندانیان سیاسی، حتی در تاریک‌ترین لحظات، هنوز جامعه را به یادآوری می‌آورند که زندگی،



مقاومت، و امید خاموش شدنی نیستند. این حرکت، بخشی از همان سیاستی است که مرگ را عادی نمی‌کند، نام‌ها را زنده نگه می‌دارد، و سوگ را به نیروی رهایی بدل می‌سازد.

دفاع از لغو اعدام نباید به یک مطالبه‌ی صرفاً حقوقی تقلیل یابد. حقوق بشر، اگرچه مهم و ضروری است، اما در یک نظم طبقاتی سرکوبگر اغلب در سطحی محدود می‌ماند. کدام مناسبات اجتماعی چنین مرگی را ممکن می‌کنند؟ کدام دولت، کدام طبقه، کدام نظم اقتصادی و کدام ایدئولوژی این خشونت را بازتولید می‌کنند؟ پاسخ این است که اعدام با ساختار کلان سلطه گره خورده است. بنابراین مبارزه علیه آن نیز باید ساختاری باشد. یعنی باید با زندان سیاسی، سرکوب اعتصاب‌ها، بیکاری، فقر، تبعیض جنسیتی و ملی، و کنترل ایدئولوژیک مبارزه کرد. اعدام یکی از آخرین حلقه‌های زنجیره است؛ اگر زنجیره را نشکنیم، حذف این حلقه به تنهایی پایدار نخواهد بود. به همین دلیل، باید دفاع از جان محکومان را به دفاع از تشکل مستقل کارگری، آزادی زندانیان سیاسی، حق اعتراض، و حق سازمان‌یابی پیوند بزنند. مبارزه علیه اعدام، بخشی از مبارزه برای سوسیالیسم و رهایی انسانی است، نه موضوعی جدا از آن. اعدام دولتی را نمی‌توان با توجیه اعدام متقابل پاسخ داد. مسئله، انتقام نیست؛ مسئله، پایان دادن به منطق حذف است. جامعه‌ای که می‌خواهد از چرخه خشونت بیرون بیاید، باید بتواند از سطح مجازات مرگ فراتر رود و به سمت برابری اجتماعی، ترمیم، و رهایی حرکت کند. البته در شرایط سرکوب،

سخن گفتن از ترمیم ممکن است بلندپروازانه به نظر برسد، اما در افق انقلابی، این دقیقاً همان افقی است که باید گشوده شود: جامعه‌ای که دولت در آن حق کشتن ندارد، و عدالت به جای حذف، بر بازسازی رابطه‌های انسانی و رفع مناسبات ستم بنا می‌شود.

این نگاه، برخلاف تبلیغات رسمی، «نرمش» یا «سازش» نیست؛ بلکه رادیکال‌ترین نفی منطق دولت مرگ است. هم‌چنین باید به یک نکته مهم دیگر اشاره کرد: هرچه اعدام بیشتر می‌شود، در واقع بن‌بست سیاسی رژیم عمیق‌تر می‌شود. حکومت از سر قدرت باثبات به کشتار گسترده متوسل نمی‌شود؛ بلکه از سر اضطراب و هراس به آن رو می‌آورد. اگر جمهوری اسلامی می‌توانست رضایت تولید کند، نیاز به این همه اعدام نداشت. اگر می‌توانست بحران‌های ساختاری اقتصاد، شکاف طبقاتی، تبعیض ملی، و نارضایتی زنان و جوانان را حل کند، نیازی به نمایش مرگ نداشت. بنابراین افزایش اعدام‌ها باید به‌عنوان شاخصی از ضعف ساختاری خوانده شود. این ضعف البته خودبه‌خود به سقوط نمی‌انجامد، اما نشان می‌دهد که رژیم هرچه بیشتر برای بقا به خشونت متکی می‌شود و هرچه بیشتر به خشونت متکی شود، بیشتر مشروعیتش را از دست می‌دهد. این تضاد، یک تضاد تاریخی خطرناک برای هر نظام استبدادی است. اعدام در جمهوری اسلامی، بخشی از معماری سرکوب است. این معماری بر سه ستون بنا شده است: نخست، حذف فیزیکی مخالفان و فرودستان؛ دوم، عادی‌سازی خشونت در جامعه؛ سوم، القای ناتوانی در برابر

قدرت. هر سه ستون باید در تحلیل و در مبارزه‌ی ما هدف قرار گیرند. تحلیل ما باید نشان دهد که اعدام چگونه از دل مناسبات طبقاتی، بحران‌های سیاسی، و سازوکارهای ایدئولوژیک بیرون می‌آید. مبارزه ما نیز باید این تحلیل را به عمل بدل کند: با همبستگی با خانواده‌های اعدامیان، با دفاع از زندانیان سیاسی، با پیوند زدن مبارزه ضد اعدام به مبارزه کارگری و زنانه و ملی، با شکستن سکوت رسانه‌ای، و با بازگرداندن نام‌ها به حافظه عمومی. این کار، کار سیاست انقلابی است؛ سیاستی که نمی‌پذیرد مرگ به‌عنوان نظم جا بزند. در پایان باید دوباره بر همان حقیقت ساده اما بنیادین تأکید کرد: اگر خشونت فقط با زور ادامه پیدا کند، می‌توان با زور متقابل آن را پاسخ داد؛ اما اگر خشونت از طریق عادت نیز بازتولید شود، جنگ اصلی بر سر عادت‌ها، حافظه و زبان آغاز می‌شود. ماشین اعدام می‌کوشد به ما بیاموزد که مرگ عادی است، که نام‌ها قابل حذف‌اند، که سکوت عاقلانه‌تر است، و که مقاومت بی‌فایده است. وظیفه ما، این است که برعکس این را ثابت کنیم: مرگ عادی نیست، نام‌ها فراموش نمی‌شوند، سکوت بی‌طرف نیست، و مقاومت تنها راه حفظ انسانیت و گشودن راه آینده است. در برابر ماشین اعدام، ثبت نام‌ها، افشای حقیقت، و سازمان‌دهی همبستگی، کنش طبقاتی و انقلابی است. این همان نقطه‌ای است که حافظه به سیاست بدل می‌شود، و سوگ به نیروی رهایی.



اعتراض علیه اعدام و قتل عمد دولتی
فارغ از اینکه این مجازات جهت
نابودی زندانیان سیاسی صورت گیرد و
یا مجرمین عادی در بند، وظیفه تمام
انسان‌هایی است که افق رهایی را در
فردای سرنگونی رژیم جمهوری
اسلامی نوید می‌دهند.

اعدام
قتل عمد
دولتی است

بزه اعدام

CPi **حزب کمونیست ایران**
<https://alternative-shorai.tv>
<https://cpiran.org>
<https://komala.co>

زنان افغانستان؛ قربانیان بنیادگرایی و بازی‌های قدرت‌های جهانی

مرضیه نظری

خفه می‌کند. از افغانستان، عراق و لیبی گرفته تا سوریه، غزه و سودان، می‌توان دید که چگونه جنگ و ویرانی، امکان سازمان‌یابی و مبارزه مردم، کارگران و زنان ستمدیده را محدود کرده است. نمونه‌ای دیگر را می‌توان در جنگ و درگیری‌های اخیر میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده مشاهده کرد. با آغاز جنگ و تشدید فضای امنیتی، ماشین سرکوب و اعدام جمهوری اسلامی شتاب بیشتری گرفت ولی در مقابل، مبارزات کارگران، زنان و دیگر اقشار معترض برای مدتی به حاشیه رانده شد.

این واقعیت‌ها و تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهند که جنبش‌های زنان و مبارزات مردم ستمدیده افغانستان، ایران و سراسر منطقه، در کنار دفاع از آزادی و برابری، باید همزمان در برابر هرگونه مداخله قدرت‌های امپریالیستی، نیروهای ارتجاعی منطقه‌ای و قربانی شدن جان و معیشت مردم در جنگ‌های بی‌پایان نیز بایستد. بازگشت طالبان به قدرت، همان‌گونه که استقرار جمهوری اسلامی در ایران یا قدرت‌گیری نیروهای ارتجاعی در سوریه بعد از سقوط رژیم اسد، بازتاب خواست مردم این جوامع نبود، بلکه در بستر دهه‌ها رقابت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای و در چارچوب بازی‌های ژئوپلیتیکی برای حفظ و گسترش نفوذ شکل گرفت.

از این رو، وظیفه نیروهای چپ، کمونیست و ضدجنگ، تنها اعلام همبستگی با مبارزات زنان افغانستان و مردم منطقه نیست، بلکه تلاش برای شکل دادن به یک جنبش بین‌المللی ضد جنگ و کارگری علیه مداخلات قدرت‌های امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی است؛ جنبشی که رهایی زنان و مردم ستمدیده را نه از مسیر جنگ و اشغال، بلکه از مسیر مبارزه مستقل و متحدانه خود آنان دنبال کند.

۱۶ ژوئن ۲۰۲۶



از حقوق زنان و آزادی مردم چیزی جز پوششی برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیکی و استراتژیک قدرت‌های بزرگ نبود. نتیجه این مداخلات نه آزادی و رفاه، بلکه ویرانی یک جامعه، گسترش فقر و بیکاری، نابودی زیرساخت‌ها و در نهایت بازگشت دوباره طالبان و تشدید سرکوب زنان و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بود.

فاجعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کنونی افغانستان نشان می‌دهد که مفاهیمی چون «دموکراسی»، «حقوق بشر» و «آزادی» برای قدرت‌های امپریالیستی تنها تا جایی اهمیت دارند که در خدمت منافع و رقابت‌های ژئوپلیتیکی آنان قرار گیرند. دخالت آمریکا در افغانستان نیز به سال ۲۰۰۱ محدود نمی‌شود. ریشه‌های این سیاست به سال ۱۹۷۹ بازمی‌گردد؛ زمانی که دولت کارتر برای مقابله با نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان، با حمایت مالی و تسلیحاتی از نیروهای اسلام‌گرای مجاهدین و با همکاری پاکستان و عربستان سعودی، زمینه‌ساز جنگ‌های داخلی و رشد بنیادگرایی اسلامی شد؛ روندی که بعدها ظهور اسامه بن لادن، طالبان و شبکه‌های تروریستی فراملی را ممکن ساخت. همین نیروهای ارتجاعی، در قالب گروه‌هایی چون داعش، در عراق و سوریه دست به جنایت‌های گسترده زدند. زنانی که در میان ایزدی‌ها و کردهای روزاوا قربانی برده‌داری جنسی شدند و مردان و کودکانی که قتل‌عام شدند، همگی قربانی سیاست‌هایی بودند که حاصل ترکیب مداخلات امپریالیستی و رشد بنیادگرایی اسلامی بود.

اگر جنگ قرار بود آزادی به ارمان آورد، زنان خاورمیانه پس از دهه‌ها اشغال، بمباران و مداخله خارجی، باید آزادترین زنان جهان می‌بودند. اما واقعیت عکس این ادعا را نشان می‌دهد. جنگ نه آزادی، بلکه ویرانی و سرکوب به همراه می‌آورد. صدای بمب‌ها و انفجارها، هر صدای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه را در جامعه

این روزها بار دیگر زنان افغانستان برای حق زیستن، حق تحصیل، حق کار و ابتدایی‌ترین آزادی‌های انسانی به خیابان آمده‌اند. اعتراضاتی که در واکنش به بازداشت شماری از زنان به بهانه «بدحجابی» توسط حکومت طالبان شکل گرفت و با خشونت و سرکوب مواجه شد، در واقع بیانگر خشم انباشته میلیون‌ها زن افغانستانی است؛ زنانی که در نتیجه دهه‌ها جنگ، اشغال و مداخلات قدرت‌های امپریالیستی و تحمیل نیروهای ارتجاعی بر جامعه افغانستان، نه تنها از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خود محروم شده‌اند، بلکه هر روز با محدودیت‌ها و فرمان‌های تازه‌ای روبه‌رو می‌شوند که هدفی جز تشدید خشونت علیه زنان، به انقیاد کشاندن آنان و محروم ساختن‌شان از هرگونه حق و اختیار انسانی ندارد. این صحنه‌ها و تجربه‌ها، یادآور چهار دهه مبارزه زنان ایران علیه حکومت زن‌ستیز جمهوری اسلامی است.

طالبان پس از بازگشت دوباره به قدرت در سال ۲۰۲۱، با وضع مجموعه‌ای از قوانین و سیاست‌های تبعیض‌آمیز، سرکوبگرانه و غیرانسانی، تلاش کرده است زنان را از تمامی عرصه‌های اجتماعی حذف و آنان را به موجوداتی فرودست، وابسته و فاقد اراده مستقل تبدیل کند. برای تحقق این هدف، از ترور، قتل، تجاوز، زندان و ارباب استفاده کرده و سپس گرایانه‌ترین سیاست‌ها را علیه زنان به اجرا گذاشته است. محرومیت دختران از تحصیل در مقاطع متوسطه و دانشگاهی، منع اشتغال زنان، محدود کردن حضور آنان در اماکن عمومی، اجرای قوانین سختگیرانه حجاب، به خیابان فرستادن نیروهای امر به معروف و نهی از منکر، محدود کردن دسترسی به خدمات درمانی و آموزشی و تحمیل محدودیت‌های گسترده اجتماعی و اقتصادی، همگی نشان‌دهنده تلاش طالبان برای تثبیت یک نظام آپارتاید جنسیتی است.

بازگشت طالبان به قدرت در اوت ۲۰۲۱، پس از خروج آشفته و تحقیرآمیز ایالات متحده از افغانستان، بار دیگر ماهیت فریبکارانه ادعاهای آمریکا و متحدان ناتو درباره «مأموریت بشردوستانه» و «احیای آزادی‌های اساسی» را آشکار ساخت. زمانی که آمریکا در اکتبر ۲۰۰۱ به بهانه حملات یازدهم سپتامبر و پناه دادن طالبان به رهبران القاعده به افغانستان حمله کرد، جورج بوش این جنگ را اقدامی برای «نجات مردم افغانستان» و «آوردن آزادی» معرفی کرد. لورا بوش نیز آن را «مبارزه‌ای برای حقوق و کرامت زنان» خواند. اما پس از دو دهه جنگ، اشغال و ویرانی، روشن شد که شعارهای دفاع



زنان افغانستان علیه سرکوب و برای تحصیل و کار و آزادی

در چنین شرایطی، نقش نیروهای چپ و کمونیست، چه در افغانستان و چه در سطح بین‌المللی، اهمیتی ویژه پیدا می‌کند. همبستگی و دفاع از مبارزات زنان ضروری است، اما به‌تنهایی کافی نیست. آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد، تلاش برای ایجاد پیوند میان مبارزات پراکنده، ارتقای آگاهی طبقاتی و کمک به شکل‌گیری سازمان‌های مستقل کارگری و مردمی است؛ نهادهایی که بتوانند این مقاومت‌ها را به نیرویی سازمان‌یافته و پایدار تبدیل کنند. همزمان باید به نقش قدرت‌های امپریالیستی در شکل‌گیری وضعیت کنونی افغانستان نیز توجه داشت. بازگشت طالبان تنها محصول تحولات داخلی نبود، بلکه در بستر دهه‌ها مداخله خارجی و رقابت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای شکل گرفت. اگرچه خروج نیروهای آمریکایی به فروپاشی دولت پیشین انجامید، اما افغانستان همچنان در مدار منافع ژئوپولیتیکی قدرت‌های مختلف قرار دارد.

از این رو، هر جنبش برای رهایی زنان و دفاع از مبارزات مردم ستم‌دیده افغانستان در همانحال باید موضع قاطعی در برابر مداخله‌گری‌های قدرتهای امپریالیستی و قدرتهای ارتجاع منطقه ای داشته باشد. رویداد هرات تصویری فشرده از تضادهای عمیق جامعه افغانستان است. از یک سو حکومتی که می‌کوشد با اتکا به ایدئولوژی مذهبی و ابزارهای سرکوب، سلطه خود را حفظ کند و از سوی دیگر مردمی که، با وجود پراکندگی و فشار سرکوب، در جست‌وجوی راه‌هایی برای بیان مطالبات و دفاع از حقوق خویش هستند. مبارزه زنان افغانستان را باید بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه جهانی علیه استعمار، سلطه و اشکال گوناگون ستم دانست. این مبارزه تنها بر سر حقوق زنان نیست، بلکه برای پایان دادن به همه ستم‌ها، تبعیض‌ها و نابرابری‌هایی است که مردم ستم‌دیده افغانستان را در چنگال خود می‌فشارند. هر گلوله‌ای که به سوی زنان معترض شلیک می‌شود، تلاشی برای خاموش کردن صدایی است که می‌تواند به نیرویی اجتماعی و فراگیر بدل شود. اما تجربه تاریخ نشان داده است که چنین صداهایی خاموش‌شدنی نیستند. ممکن است سرکوب شوند، به عقب رانده شوند یا برای مدتی از عرصه عمومی حذف گردند، اما تا زمانی که ریشه‌های ستم و نابرابری پابرجاست، بار دیگر در اشکالی نو و با نیرویی بیشتر سر بر خواهند آورد. افغانستان کنونی یکی از همان لحظات تاریخی است؛ لحظه‌ای که در آن تقابل میان سلطه طالبان و مبارزه برای رهایی جریان دارد.



«تحصیل، کار، آزادی»، همراه با حمایت بخشی از مردان برابری طلب، نشانه شکل‌گیری آگاهی‌ای است که از مرزهای جنسیتی فراتر می‌رود و ظرفیت تبدیل شدن به همبستگی اجتماعی گسترده‌تری را دارد. این مطالبات، اگرچه در ظاهر حداقلی به نظر می‌رسند، اما در واقع سه تحول مهم در جامعه هستند که پیشروی زنان در مبارزه برای رهایی را تضمین می‌کنند. دسترسی به دانش و کار و استقلال اقتصادی و آزادی، مؤلفه‌هایی هستند که هر یک به‌تنهایی مشروعیت نظم ارتجاعی حاکم را به چالش می‌کشند.

یورش وحشیانه طالبان، از جمله شلیک مستقیم به معترضان، نشان می‌دهد که این حکومت چنین مطالباتی را تهدیدی علیه بنیان‌های قدرت خود می‌بیند. شکل‌گیری هر سوژه سیاسی مستقل، به‌ویژه هنگامی که زنان در مرکز آن قرار داشته باشند، می‌تواند زمینه پیوند اعتراضات پراکنده و گسترش نارضایتی اجتماعی را فراهم سازد. از همین رو، سرکوب پیش‌دستانه به یکی از ابزارهای اصلی مهار این روند تبدیل شده است. حضور مردانی که در کنار زنان ایستادند نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در جامعه‌ای که مناسبات مردسالارانه ریشه‌ای عمیق دارند، عبور از این مرزها می‌تواند زمینه شکل‌گیری همبستگی میان فرودستان را فراهم کند. درست در همین نقطه است که مبارزه زنان با مبارزه علیه استعمار و نابرابری اجتماعی گره می‌خورد و افقی فراتر از مطالبات صرفاً جنسیتی پیدا می‌کند. با وجود این، نباید از محدودیت‌های موجود چشم پوشید. فشار دائمی سرکوب، فقدان سازمان‌یابی پایدار، نبود رهبری سیاسی با راهبرد انقلابی موانعی جدی بر سر راه گسترش این اعتراضات به شمار می‌روند. تجربه‌های تاریخی بارها نشان داده‌اند که جنبش‌های اعتراضی، حتی زمانی که از حمایت گسترده اجتماعی برخوردار باشند، بدون سازمان‌یابی و پیوند با سایر بخش‌های طبقه کارگر و زحمتکش‌شان در برابر ماشین سرکوب دولت‌های ارتجاعی آسیب‌پذیر خواهند ماند.

سرکوب خونین تجمع اعتراضی زنان در روز سه شنبه ۱۹ خرداد در شهرک جبرئیل ولایت هرات افغانستان بار دیگر ماهیت واقعی حکومت طالبان را در برابر مبارزه زنان برای حق زیستن، حق تحصیل و کار کردن و دستیابی به آزادی آشکار کرد. در جریان یورش نیروهای طالبان به این تجمع اعتراضی و در اثر شلیک مستقیم حداقل یک زن و یک کودک جان خود را از دست دادند. این تجمع در اعتراض به آنچه معترضان نابرابری و محدودیت‌های فزاینده علیه زنان می‌خوانند، برگزار شد. آنچه رخ داد جلوه‌ای آشکار از رابطه‌ای بود که میان یک قدرت ارتجاعی و توده‌های تحت ستم، به‌ویژه زنان، برقرار است. از این رو، این سرکوب را باید در چارچوب مناسبات اقتصادی، طبقاتی و ایدئولوژیک حاکم بر افغانستان امروز تحلیل کرد. طالبان ساختار حکومتی را پایه ریزی کرده که در آن مناسبات سرمایه‌داری و ایدئولوژی اسلامی و فرهنگ فرتوت مردسالاری درهم تنیده شده‌اند. در چنین ساختاری، کنترل بر بدن و زندگی زنان بخشی از سازوکار حفظ و بازتولید نظم مسلط به شمار می‌رود. محروم کردن زنان از آموزش، اشتغال و حضور اجتماعی، آنان را در موقعیتی از وابستگی اقتصادی و اجتماعی نگاه می‌دارد و همزمان پایه‌های سلطه پدرسالارانه و مردسالارانه را تحکیم می‌کند.

ستم بر زنان در افغانستان را نمی‌توان جدا از شرایط مادی جامعه فهمید. دهه‌ها جنگ، اشغال و مداخله قدرت‌های امپریالیستی، بنیان‌های اقتصادی کشور را فرسوده و بخش بزرگی از جمعیت را به فقر و گرسنگی و بی‌ثباتی سوق داده است. در چنین شرایطی، وجود نیروی کاری ارزان، فاقد سازمان‌یابی و تحت کنترل، برای بقای نظم موجود اهمیتی حیاتی دارد. حذف زنان از عرصه عمومی و محروم کردن آنان از ابتدایی‌ترین حقوق اجتماعی، نه تنها مشارکت سیاسی آنان را محدود می‌کند، بلکه آنان را به بخشی خاموش از فرآیند بازتولید نیروی کار تبدیل می‌سازد. با این همه، اعتراضات هرات نشان داد که این سیاست‌ها با مقاومت روزافزون روبه‌رو هستند. حضور زنان در خیابان و طرح مطالباتی چون

چرا کپی برداری اپوزیسیون بورژوازی از الگوهای آمادگی سیاسی

نیما مهاجر

برای خاورمیانه کار نمی‌کند؟



دست کدام طبقه است؟»

اول: افسانه نسخه‌های وارداتی فدرالیسم و نئولیبرالیسم!

نئولیبرالیسم:

در هر دوره از بحران‌های سیاسی و اجتماعی، بازار نسخه‌های آماده نیز رونق می‌گیرد. گروهی فدرالیسم را راه‌حل همه مشکلات معرفی می‌کنند، گروهی دیگر نئولیبرالیسم و بازار آزاد را کلید توسعه می‌دانند و برخی نیز تصور می‌کنند که با کپی برداری از ساختارهای سیاسی کشورهای غربی می‌توان مسیر پیشرفت را میان‌بر زد.

اما تاریخ معاصر خاورمیانه بارها نشان داده است که نهادها و الگوهای سیاسی را نمی‌توان از بستر تاریخی و اجتماعی خود جدا کرد و به جوامع دیگر انتقال داد.

کشورهای اسکاندیناوی، سوئیس یا آلمان محصول دهه‌ها و گاه قرن‌ها تحول تاریخی، توسعه اقتصادی، شکل‌گیری نهادهای مدنی و توازن قوای اجتماعی خاص خود هستند. امتیازات محدود دولت رفاه اسکاندیناوی برای اردوی کار و زحمت بیش از هر چیز حاصل مبارزات گسترده اتحادیه‌های کارگری، احزاب سوسیال‌دموکرات و فشار سازمان‌یافته طبقات فرودست بود.

در مقابل، هنگامی که نسخه‌های نئولیبرالی در کشورهای پیرامونی اجرا شده‌اند، اغلب نتایج متفاوتی به بار آورده‌اند. خصوصی‌سازی، حذف حمایت‌های اجتماعی، آزادسازی قیمت‌ها و مقررات‌زدایی در بسیاری از موارد حتی به توسعه صنعتی نیز منجر نشده است، و تنها به گسترش فقر، نابرابری و وابستگی اقتصادی انجامیده است.

با این مقدمه‌ی کوتاه می‌خواهیم به چند سوال مشخص پاسخ دهیم. چرا الگوی اقتصادی نئولیبرالیسم در یونان منجر به ورشکستگی می‌شود و در کشورهای خاورمیانه مثل ایران به فقر و گرسنگی منجر می‌شود، اما امپریالیسم آمریکا با اتکا به استعمار جهان همین الگوی نئولیبرالیسم را پیش می‌برد. در این رابطه چقدر باید به جایگاه هر کشور در نظام سرمایه‌داری جهانی توجه داشت؟ و در یک کلام چرا نسخه نئولیبرالیسم در پیرامون به فقر و بحران منجر می‌شود اما در مراکز بزرگ سرمایه‌داری و امپریالیستی دوام می‌آورد؟

طرفداران بازار آزاد معمولاً ادعا می‌کنند که خصوصی‌سازی، آزادسازی قیمت‌ها، کاهش هزینه‌های دولت و مقررات‌زدایی، راه‌حل مشکلات

تجربه‌ها را از بستر تاریخی خود جدا می‌کنند و به شکل وعده‌های سیاسی عرضه می‌نمایند: اگر فدرالیسم برقرار شود، توسعه حاصل خواهد شد؛ اگر خصوصی‌سازی انجام شود، رفاه ایجاد خواهد شد؛ اگر بازار آزاد گسترش یابد، فساد از میان خواهد رفت.

این وعده‌ها نوعی رویافروشی به مردم خاورمیانه است و معمولاً به مسئله قدرت طبقاتی نمی‌پردازند. پرسش اصلی این نیست که چه نوع قانون اساسی نوشته می‌شود، بلکه این است که کدام طبقات اجتماعی بر اقتصاد و دولت تسلط خواهند داشت. اگر ساختار مالکیت، تمرکز ثروت و روابط قدرت تغییر نکند، حتی مترقی‌ترین اشکال حقوقی نیز می‌توانند به ابزاری برای بازتولید سلطه طبقات حاکم تبدیل شوند و طبقات فرودست همچنان به عنوان فروشندگان نیروی کار، مصرف‌کنندگان کالاها و بنجل، رای‌دهندگان چهار سال یکبار و استعمار شدگان و ستم دیدگان سرمایه‌داری باقی بمانند.

تجربه تاریخی کشورهای متعددی در خاورمیانه نشان داده است که بسیاری از جنبش‌های سیاسی بورژوازی با شعار آزادی، تمرکززدایی، بازار آزاد یا دموکراسی آغاز شده‌اند، اما پس از استقرار نظم جدید، به تدریج شکل‌های تازه‌ای از استبداد، اقتدار سیاسی و تمرکز قدرت در دست اقلیت حاکم را بازتولید کرده‌اند. زیرا مسئله اصلی، تنها شکل حکومت نیست؛ بلکه مناسبات قدرت اقتصادی و اجتماعی‌ای است که دولت بر روی آن بنا می‌شود.

در این مجموعه مقالات تلاش می‌کنم نشان دهم که چرا آلترناتیوهای رایج بورژوازی، علی‌رغم وعده‌های بزرگ خود، قادر نیستند به ریشه‌های بحران‌های اجتماعی و سیاسی پاسخ دهند.

نقطه عزیمت این بحث، نقد این تصور رایج است که دموکراسی، توسعه و رفاه را می‌توان از طریق نسخه‌برداری از تجربه‌های دیگر کشورها به دست آورد. از آنجا، بحث به مسئله نقش تاریخی نیروهای بورژوازی، محدودیت‌های پروژه‌های نخبگانی، اهمیت سازمان‌یابی مستقل مردم و ضرورت گسترش مشارکت مستقیم توده‌ها در حیات سیاسی و اقتصادی جامعه می‌رسد. واقعیت این است که آینده هر جامعه در متن مبارزه نیروهای اجتماعی و در توازن قوایی که میان آنها شکل می‌گیرد، ساخته می‌شود. از همین رو، پرسش محوری این مباحث این نیست که «چه کسی حکومت خواهد کرد؟» آخوند مرتجع‌ی که عبا می‌پوشد یا فاشیست سلطنت‌طلبی که کراوات بر گردن دارد. ما این پرسش را برجسته می‌کنیم که «ابزارهای اصلی اداره سیاسی و اقتصادی جامعه در

خاورمیانه بار دیگر در آستانه دگرگونی‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی قرار گرفته است. بحران‌های اقتصادی، فرسایش مشروعیت دولت‌ها، شکاف‌های عمیق اجتماعی و گسترش ناراضی‌های عمومی، بار دیگر مسئله آینده را به یکی از مهم‌ترین موضوعات بحث سیاسی تبدیل کرده است.

در چنین شرایطی، بازار آلترناتیوها نیز داغ می‌شود. نیروهای مختلف سیاسی هر یک نسخه‌ای برای آینده ارائه می‌کنند: از بازار آزاد و خصوصی‌سازی گرفته تا فدرالیسم، تمرکززدایی، اصلاحات نهادی، تغییر قانون اساسی یا جابه‌جایی نخبگان حاکم. در این میان، بخش مهمی از اپوزیسیون بورژوازی می‌کوشد تجربه‌های کشورهای توسعه‌یافته را به عنوان الگوهای آماده و جهان‌شمول برای جوامع خاورمیانه عرضه کند.

اما پرسش اساسی این است که آیا بحران‌های موجود صرفاً نتیجه شکل حکومت‌ها هستند؟ آیا با تغییر نخبگان سیاسی یا اقتباس از برخی الگوهای اقتصادی و حقوقی می‌توان به آزادی، برابری و توسعه دست یافت؟ یا آنکه مسئله در لایه‌های عمیق‌تر، یعنی در مناسبات قدرت، ساختارهای طبقاتی و جایگاه مردم در اداره جامعه نهفته است؟

یکی از ویژگی‌های مهم بخش‌هایی از اپوزیسیون بورژوازی در خاورمیانه، ارائه الگوهای سیاسی و اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته به عنوان نسخه‌های آماده برای جوامع پیرامونی است. در این روایت، فدرالیسم سوئیس، دولت رفاه اسکاندیناوی، اقتصاد بازار آمریکا یا دموکراسی‌های اروپای غربی به صورت تصاویری انتزاعی و آرمانی عرضه می‌شوند؛ گویی صرفاً با تغییر قانون اساسی یا جابه‌جایی نخبگان سیاسی می‌توان همان نتایج را در خاورمیانه نیز بازتولید کرد.

اما آنچه در این روایت حذف می‌شود، زمینه تاریخی شکل‌گیری این الگوهاست.

دولت رفاه در کشورهای اسکاندیناوی محصول دهه‌ها مبارزه اتحادیه‌های کارگری، احزاب سوسیال‌دموکرات، رشد صنعتی و حرکت تاریخی انباشت سرمایه در اقتصادهای پیشرفته بود. فدرالیسم سوئیس نیز حاصل چندین قرن شکل‌گیری نهادهای محلی، توافقات سیاسی و توسعه تدریجی دولت مدرن است. این نهادها در خلأ به وجود نیامده‌اند و نمی‌توان آنها را مانند یک کالا از کشوری به کشور دیگر منتقل کرد.

با این حال، بخش‌هایی از اپوزیسیون بورژوازی اغلب این





اقتصادی همه کشورهاست. اما یک پرسش اساسی وجود دارد: اگر این نسخه تا این حد موفق است، چرا اجرای آن در کشورهایی مانند یونان، آرژانتین، مصر و بسیاری از کشورهای خاورمیانه به بحران‌های اجتماعی، بیکاری گسترده، کاهش دستمزدها و گسترش فقر منجر شده است؟ و در مقابل، چگونه ایالات متحده و دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری همچنان مدافع همین الگو هستند؟

پاسخ را نمی‌توان صرفاً در سیاست‌های داخلی کشورها جستجو کرد. باید به ساختار نظام سرمایه‌داری جهانی نگاه کرد؛ نظامی که در آن همه کشورها در موقعیت یکسان قرار ندارند.

نئولیبرالیسم برای چه کسی کار می‌کند؟

نئولیبرالیسم صرفاً مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی نیست، بلکه شیوه‌ای از سازماندهی اقتصاد است که هدف اصلی آن افزایش آزادی حرکت سرمایه و افزایش نرخ سود است. در این چارچوب، خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی، کاهش مالیات بر سرمایه، انعطاف‌پذیر کردن بازار کار و شانه خالی کردن دولت از زیر بار مسئولیت‌های اجتماعی به سیاست‌های مسلط تبدیل می‌شوند.

اما این سیاست‌ها در کشورهای مختلف نتایج یکسانی تولید نمی‌کنند. کشوری مانند آمریکا در رأس نظام مالی و پولی جهان قرار دارد. دلار ارز ذخیره جهانی است، بزرگ‌ترین بانک‌ها و شرکت‌های فراملیتی جهان در آن مستقرند و بخش بزرگی از جریان سرمایه جهانی به سمت اقتصاد آمریکا حرکت می‌کند. بنابراین آمریکا نه تنها از نیروی کار داخلی خود، بلکه از زنجیره‌های تولید جهانی نیز ارزش و سود جذب می‌کند. به همین دلیل است که امپریالیسم آمریکا با وجود بحران‌های کاپیتالیستی که با آن مواجه است اما همچنان از نئولیبرالیسم دفاع می‌کند و بویژه کشورهای توسعه نیافته را به اجرای کردن سیاست‌های خصوصی‌سازی تشویق و ترغیب می‌کند و فراتر از آن به تحمیل این سیاست‌ها می‌پردازد.

این تفاوت را نمی‌توان صرفاً با ارجاع به سیاست‌های داخلی توضیح داد. لنین در تحلیل امپریالیسم بر این نکته تأکید می‌کرد که سرمایه‌داری جهانی به شکلی ناموزون رشد می‌کند و کشورهای مختلف جایگاه یکسانی در نظام جهانی ندارند. از این منظر، سیاستی که در یک کشور مرکزی به حفظ انباشت سرمایه کمک می‌کند، ممکن است در یک کشور پیرامونی به نابودی صنایع داخلی و تشدید وابستگی منجر شود. به همین دلیل، نمی‌توان نتایج سیاست‌های اقتصادی را مستقل از موقعیت هر کشور در ساختار جهانی سرمایه‌داری بررسی کرد.

در مقابل، کشورهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی معمولاً

صادرکننده مواد خام، نیروی کار ارزان یا بازار مصرف کالاهای تولیدشده در مراکز سرمایه‌داری هستند. هنگامی که همان سیاست‌های نئولیبرالی در این کشورها اجرا می‌شود، نتیجه اغلب به شکل دیگری ظاهر می‌شود: خروج سرمایه، وابستگی بیشتر به وام خارجی، نابودی صنایع داخلی و تشدید نابرابری.

رزا لوکزامبورگ در بررسی روند انباشت سرمایه نشان می‌داد که سرمایه‌داری برای تداوم گسترش خود همواره به بازارهای جدید، منابع تازه و حوزه‌های جدید سودآوری نیاز دارد. از این منظر، خصوصی‌سازی، کالایی‌سازی خدمات عمومی و گسترش مناسبات بازار تنها سیاست‌های اقتصادی داخلی نیستند، بلکه بخشی از روند گسترش منطق سرمایه به عرصه‌هایی هستند که پیش‌تر خارج از منطق سود قرار داشتند. به همین دلیل، بسیاری از سیاست‌های نئولیبرالی در کشورهای پیرامونی بیش از آنکه به توسعه مستقل منجر شوند، زمینه ادغام عمیق‌تر این کشورها در چرخه انباشت جهانی سرمایه را فراهم می‌کنند.

تجربه یونان؛ ریاضت اقتصادی به نام اصلاحات، بحران بدهی یونان پس از سال ۲۰۰۸ نمونه روشنی از این مسئله بود. نسخه‌ای که از سوی نهادهای مالی بین‌المللی و اتحادیه اروپا تجویز شد، بر کاهش هزینه‌های عمومی، خصوصی‌سازی و ریاضت اقتصادی استوار بود. در عمل، این سیاست‌ها به کاهش دستمزدها، افزایش بیکاری، تضعیف خدمات عمومی و رکود عمیق‌تر اقتصاد انجامید. اقتصاد یونان نه به دلیل «زیاده‌روی دولت رفاه»، بلکه به دلیل قرار گرفتن در موقعیتی وابسته در ساختار اقتصادی اروپا، هزینه بحران را پرداخت کرد. بانک‌ها و مؤسسات مالی بخش بزرگی از مطالبات خود را حفظ کردند، اما بار اصلی بحران بر دوش کارگران، بازنشستگان و اقشار فرودست قرار گرفت.

برخی نظریه‌پردازان مارکسیست متأخر مانند «سمیر امین» این وضعیت را با مفهوم «مبادله نابرابر» توضیح داده‌اند. به باور او، شکاف میان مرکز و پیرامون صرفاً ناشی از تفاوت سطح توسعه نیست، بلکه نتیجه انتقال مداوم ارزش از کشورهای پیرامونی به مراکز سرمایه‌داری است. در چنین شرایطی، حتی زمانی که تولید در کشورهای پیرامونی افزایش می‌یابد، بخش مهمی از ارزش خلق شده از طریق تجارت جهانی، سازوکارهای مالی، بدهی‌ها و سلطه شرکت‌های فراملیتی به سوی مراکز انباشت سرمایه منتقل می‌شود.

تجربه ایران در دوره شکل‌گیری دولت مدرن نیز از زاویه‌ای دیگر همین مسئله را نشان می‌دهد. از اوایل قرن بیستم، توسعه راه‌آهن، گسترش بوروکراسی دولتی، استخراج و توسعه صنعت نفت، ایجاد دانشگاه‌ها و مراکز تربیت نیروی متخصص، تمرکز اداری و شکل‌گیری دولت ملی متمرکز با شعار «یک پرچم یک زبان یک ملت» در دوران استبداد رضاخانی، بخشی از روند گذار

به مناسبات سرمایه‌داری در ایران بودند. فرایند نوسازی و شکل‌گیری سرمایه‌داری در ایران صرفاً محصول اراده داخلی نبودند، بلکه در متن ادغام تدریجی ایران در بازار جهانی، گسترش نفوذ قدرت‌های سرمایه‌داری بزرگ و تحت تاثیر نیازهای انباشت سرمایه در مقیاس جهانی صورت گرفتند.

بسیاری از نظریه‌پردازان وابستگی بر این نکته تأکید کرده‌اند که توسعه سرمایه‌داری در بخش بزرگی از جهان پیرامونی نه از مسیر یک تحول مستقل و درون‌زا، بلکه در پیوند با نیازهای اقتصاد جهانی شکل گرفت. در این چارچوب، کشورهای پیرامونی به تأمین‌کنندگان مواد خام، بازار مصرف کالاهای صنعتی و محل استقرار بخشی از تولیداتی تبدیل شدند که سرمایه جهانی به دنبال نیروی کار ارزان‌تر و هزینه‌های پایین‌تر برای آنها بود. از طرف دیگر مراکز تجمع بزرگ کارگری را به خاورمیانه منتقل کردند تا مانع گسترش مبارزات و اتحادیه‌های کارگری در کشورهای خودشان شوند.

این روند تنها به صدور کالا محدود نمی‌شد. صدور سرمایه، انتقال فناوری‌های از رده خارج‌شده، فروش ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی و ادغام اقتصادهای پیرامونی در زنجیره جهانی تولید نیز بخشی از همین فرایند بود. به این ترتیب، توسعه سرمایه‌داری در بسیاری از کشورهای پیرامونی از همان ابتدا با نوعی وابستگی ساختاری به مراکز بزرگ سرمایه‌داری همراه شد؛ وابستگی‌ای که آثار آن همچنان در ساختار اقتصادی و اجتماعی این کشورها قابل مشاهده است.

تجربه ایران امروز نیز همین واقعیت را نشان می‌دهد. جمهوری اسلامی در سالهای اخیر علی‌رغم شعارهای پوшالی در مورد استکبارستیزی اما در عمل همان سیاست‌های نئولیبرالیستی و دیکته شده توسط نهادهای امپریالیستی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را مو به مو اجرا می‌کند. خصوصی‌سازی‌های دهه‌های اخیر در هفت‌تپه، هپکو، آذراب، واگذاری صنایع به نهادها خصولتی، آزادسازی قیمت‌ها و حذف یارانه‌ها نمونه‌های عینی این سیاست اقتصادی ویرانگر در ایران است.

در بسیاری دیگر از کشورهای خاورمیانه نیز سیاست‌های مشابه تحت عنوان اصلاحات اقتصادی، تعدیل ساختاری یا آزادسازی بازار دنبال شده‌اند. حذف یارانه‌ها، خصوصی‌سازی صنایع دولتی، کاهش حمایت‌های اجتماعی و آزادسازی قیمت‌ها اغلب با این وعده همراه بوده‌اند که رشد اقتصادی و رفاه عمومی افزایش خواهد یافت.

اما در اقتصادهایی که از ضعف صنعتی، وابستگی به صادرات مواد خام، فساد ساختاری، تحریم و وابستگی به امپریالیسم رنج می‌برند، این سیاست‌ها علاوه به انتقال ثروت از پایین به بالا به ورشکستگی‌های اقتصادی و فروپاشی‌های اجتماعی منجر می‌شوند.





افزایش قیمت کالاها، کاهش قدرت خرید دستمزدها و تمرکز بیشتر ثروت در دست اقلیت‌های صاحب سرمایه از نتایج رایج این روند بوده است.

اما چرا آمریکا همچنان مروج نئولیبرالیسم است؟ پاسخ را باید در جایگاه آمریکا در نظام سرمایه‌داری جهانی و منطق سود و سرمایه جستجو کرد. سرمایه مانند زالویی است که با مکیدن خون کارگران و زحمت‌کشان زندگی می‌کند و هر زمان گروهی بر سر مسیر گردش و مکیدن خون انسان و طبیعت بر سر راه سرمایه بوجود بیاید، بلافاصله در پی نابود کردن این مانع برمی‌آید. این منطق نئولیبرالیسمی است که نهادهای بین‌المللی و امپریالیستی سرمایه از آن تبعیت می‌کنند. برای مثال شرکت‌های فراملیتی آمریکایی از دسترسی به بازارهای جهانی، نیروی کار ارزان در کشورهای پیرامونی و جریان سرمایه بین‌المللی سود می‌برند.

زمانی که کشوری بازار خود را باز می‌کند، تعرفه‌ها را کاهش می‌دهد و دارایی‌های عمومی را خصوصی می‌کند، سرمایه جهانی فرصت‌های جدیدی برای سودآوری پیدا می‌کند. در بسیاری از موارد، این سودها به مراکز مالی و شرکت‌های بزرگ جهانی منتقل می‌شوند، در حالی که هزینه‌های اجتماعی آن در کشورهای پیرامونی باقی می‌ماند.

ارنست مندل در تحلیل سرمایه‌داری متأخر نشان می‌داد که رقابت جهانی سرمایه به معنای رقابت میان بازیگران برابر نیست. شرکت‌های عظیم فراملیتی، بانک‌های بزرگ و مراکز مالی جهانی از قدرت اقتصادی و سیاسی بسیار بیشتری نسبت به اقتصادهای ضعیف‌تر برخوردارند. از این رو، «بازار آزاد» در عمل اغلب به معنای رقابت آزاد میان طرف‌های نابرابر است؛ وضعیتی که در آن سرمایه‌های بزرگ جهانی توانایی بیشتری برای تصاحب بازارها، منابع و فرصت‌های سودآوری دارند.

به همین دلیل، از منظر نظریه‌های وابستگی و نظام جهانی، نئولیبرالیسم صرفاً یک سیاست اقتصادی نیست، بلکه بخشی از سازوکار بازتولید نابرابری در مقیاس جهانی است؛ سازوکاری که در آن منافع کشورهای مرکزی و سرمایه‌های فراملیتی با منافع طبقات فرودست در کشورهای پیرامونی الزاماً همسو نیست. از این منظر، نقد نئولیبرالیسم صرفاً نقد مجموعه‌ای از سیاست‌ها نیست، بلکه نقد نظم اقتصادی جهانی‌ای است که منافع آن به شکل نابرابر میان کشورها و طبقات اجتماعی توزیع می‌شود.

فدرالیسم:

وضعیت فدرالیسم نیز مشابه است. از منظر مارکسیستی، مسئله ملی و شکل دولت را نمی‌توان مستقل از مناسبات طبقاتی بررسی کرد. لنین ضمن دفاع از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، بارها هشدار می‌داد که هیچ شکل حقوقی یا اداری به خودی خود قادر به حل تضادهای

اجتماعی نیست. پرسش اساسی همواره این است که کدام نیروهای اجتماعی از یک ساختار سیاسی معین سود می‌برند و آن ساختار در خدمت چه مناسبات قدرتی قرار می‌گیرد. از این منظر، فدرالیسم نیز نه یک راه‌حل جادویی، بلکه شکلی از سازمان سیاسی است که نتایج آن به شرایط تاریخی، اجتماعی و طبقاتی هر جامعه بستگی دارد.

اکنون بیایید پرسیم، چرا الگوی سیاسی فدرالیسم در کشورهای خاورمیانه مانند عراق به جنگ داخلی، تنش و تفرقه و تضعیف جامعه منجر می‌شود اما همین الگو در کشورهایی مانند آلمان و سوئیس ثبات و رفاه نسبی به همراه دارد.

اپوزسیون بورژوازی فدرالیسم را نه به عنوان یک فرم سیاسی بلکه همچون یک راه‌حل جادویی معرفی می‌کنند. اما اگر فدرالیسم در کشورهای چندملیتی یک مدینه‌ی فاصله بوجود می‌آورد چرا این مدل سیاسی در خاورمیانه غالباً به تشدید شکاف‌ها منجر می‌شود؟

مدافعان فدرالیسم با نشان دادن کشورهایمانند سوئیس و آلمان معمولاً آن را راه‌حلی برای مدیریت تنوع قومی، زبانی و فرهنگی معرفی می‌کنند. این در حالی است که فدرالیسم در کشوری مانند عراق بیش از همه منجر به تفرقه‌ی قومی و ملی، جنگ داخلی، تقویت ساختارهای فاسد و مافیایی و بحرانهای عمیق و مداوم سیاسی می‌شود.

فدرالیسم صرفاً شیوه‌ای برای توزیع قدرت میان دولت مرکزی و واحدهای محلی است که ابزارهای اصلی قدرت را به انحصار قدرت مرکزی درمی‌آورد و رنج ناشی از ستم ملی را همچون استخوان بای زخم باقی می‌گذارد که همواره در پی جنگ و تحریم و اختلاف از آن خون می‌چکد.

سوال این است؛ آیا فدرالیسم مسئله را حل می‌کند یا فقط محل آن را تغییر می‌دهد؟

طرفداران فدرالیسم معمولاً چنین وانمود می‌کنند که با تقسیم قدرت میان دولت مرکزی و واحدهای محلی، مسئله ستم ملی نیز خودبه‌خود حل خواهد شد. اما این ادعا یک پرسش اساسی را بی‌پاسخ می‌گذارد: آیا ستم ملی صرفاً نتیجه تمرکز اداری قدرت است یا ریشه در ساختار سیاسی و طبقاتی دولت دارد؟

اگر دولتی بر پایه سلطه یک اقلیت اقتصادی و سیاسی شکل گرفته باشد، انتقال بخشی از اختیارات اداری به استان‌ها و مناطق مختلف لزوماً به معنای پایان یافتن ستم نیست. در چنین شرایطی تنها محل اعمال قدرت تغییر می‌کند، نه ماهیت آن. همان طبقات و نیروهای مسلطی که در سطح ملی بر جامعه حکم می‌رانند، می‌توانند در سطح محلی نیز قدرت را بازتولید کنند. به بیان دیگر، فدرالیسم لزوماً پاسخ این پرسش را نمی‌دهد

که چه کسی بر منابع اقتصادی، نیروهای نظامی، سیاست خارجی، نظام بانکی و ابزارهای اصلی تصمیم‌گیری مسلط خواهد بود. اگر این اهرم‌های اصلی همچنان در اختیار طبقات حاکم باقی بمانند، تغییر شکل اداری حکومت به خودی خود آزادی و برابری ایجاد نمی‌کند.

اما حتی اگر از همه مشکلات تاریخی و سیاسی فدرالیسم صرف نظر کنیم، باز هم یک پرسش اساسی باقی می‌ماند: فدرالیسم دقیقاً کدام مسئله را حل می‌کند؟ فدرالیسم در بهترین حالت شیوه‌ای برای تقسیم اختیارات میان دولت مرکزی و دولت‌های محلی است. اما این تقسیم قدرت لزوماً به معنای انتقال قدرت به مردم نیست. ممکن است بخشی از اختیارات از پایتخت به مراکز استانی منتقل شود، اما همچنان در اختیار نخبگان سیاسی، سرمایه‌داران محلی، بوروکراسی اداری یا احزاب حاکم باقی بماند.

از این منظر، مسئله اصلی نه محل استقرار قدرت، بلکه ماهیت قدرت است. برای کارگری که ناچار است نیروی کار خود را بفروشد، برای معلمی که در تعیین سیاست‌های آموزشی نقشی ندارد و برای زحمتکشی که هیچ کنترلی بر منابع اقتصادی جامعه ندارد، تفاوت چندانی نمی‌کند که تصمیمات توسط یک دولت متمرکز یا یک دولت فدرال اتخاذ شود. تا زمانی که اکثریت مردم از دخالت مستقیم در اداره امور اقتصادی و سیاسی محروم باشند، صرف تغییر شکل دولت نمی‌تواند به معنای تحقق حاکمیت مردم باشد.

به همین دلیل، تمرکز صرف بر فدرالیسم اغلب مسئله اصلی را به حاشیه می‌راند. پرسش بنیادی این نیست که قدرت میان چند واحد اداری تقسیم شود، بلکه این است که آیا تولیدکنندگان و زحمتکشان جامعه در تصمیم‌گیری درباره سرنوشت اقتصادی و سیاسی خود نقشی واقعی خواهند داشت یا خیر. بدون پاسخ به این پرسش، هرگونه بازآرایی ساختار دولت می‌تواند صرفاً به جابه‌جایی قدرت میان بخش‌های مختلف طبقات دارا منجر شود.

تفاوت عراق با کشورهای اروپایی در کشورهایی مانند سوئیس، فدرالیسم محصول یک روند تاریخی طولانی از سازش سیاسی، شکل‌گیری نهادهای پایدار، توسعه اقتصادی و ایجاد هویت ملی مشترک بوده است.

در مقابل، فدرالیسم عراق پس از اشغال نظامی این کشور در سال ۲۰۰۳ و فروپاشی ساختار دولت سابق شکل گرفت. در چنین شرایطی، جامعه با بحران مشروعیت دولت، مداخلات خارجی، رقابت نیروهای مسلح، شکاف‌های قومی و مذهبی و منازعه بر سر منابع نفتی روبه‌رو بود.

در اقتصادهای مبتنی بر نفت، کنترل منابع طبیعی به مسئله‌ای حیاتی تبدیل می‌شود. هنگامی که مناطق مختلف دولت فدرال دارای منابع عظیم نفت و گاز باشند، اختلاف بر سر مالکیت و توزیع درآمد‌ها به کشمکش‌های سیاسی گسترده دامن



هشدار کارگران به حکومت اسلامی:

متحد علیه جنگ افروزی‌های حکومت، متحد علیه نابودی کار و معیشت،

متحد علیه سرکوب و زندان و اعدام، با قدرت باز خواهیم گشت!

حکومت و تعرضاتی که به بهانه جنگ هر روزه بر زندگ ما کارگران و مردم وارد می‌شود و متحد علیه سرکوب و زندان و اعدام ایستاده‌ایم. شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت در بیانیه خود به سران رژیم یادآور شده‌اند که هزاران نفر از همکاران ما بیکار شده‌اند و حتی پرداخت دستمزدها نیز در بسیاری جاها به تعویق افتاده است. با این حال در مقاطع پر خطر و شدت امنیتی، همکاران ما در مراکز نفت از جمله در پتروشیمی ماهشهر در اعتراض به اخراج تعدادی از همکاران خود دست به اعتراض زدند. حالا هم غارت و چپاولتان برپا است و می‌کوشید هزینه جنگ و سرکوب را از سفره ما کارگران و مردم خرج کنید. اما می‌بینید که اعتراضات دارد شکل می‌گیرد. در روز ۱۲ خرداد، همکاران قراردادی، شرکتی و پیمانکاری شرکت پایانه‌ها و مخازن پتروشیمی در دومین تجمع خود در اعتراض به اخراجها، تعویق دستمزدها و مشکلات معیشتی خود، در مقابل ساختمان اداره کار منطقه ویژه ماهشهر تجمع کردند. کارگران در اطلاعیه خود به رهبران و مسئولان رژیم هشدار داده‌اند که: "حالا گوشه‌ایتان را باز کنید. ما کارگران و ما مردم خاموش نمانده و نمی‌مانیم. ما مطالبه گریم صدای پای ما را بشنوید. این صداها در نفت وسعت هزاران نفره دارند و با قدرت هرچه تمام تر باز خواهیم گشت". شورای سازماندهی اعتراضات کارگران در پایان اطلاعیه همه کارگران در تمامی بخشهای نفت را به گسترش اعتراضات فراخوانده است.

طی هفته گذشته کارگران کارخانه فولاد پارس و کارگران هفت تپه در شوش و کارگران مزدی و بیمه‌ای سرجین بافت زنجان نیز با اشاره به تورم و گرانی و شرایط سخت معیشتی به تعویق پرداخت دستمزد و حق بیمه چهارماه خود اعتراض نمودند. اعتصاب و اعتراض کارگران اهرم نیرومندی در دست آنان برای تحقق خواست و مطالباتشان است. اما تداوم سرکوب و فقدان تشکلهای توده‌ای و طبقاتی کارگران مانع بزرگی سر راه سازمانیابی و سراسری شدن اعتصابات و اعتراضات کارگران است. تلاش تاکتونی رهبران و فعالین جنبش کارگری برای ایجاد کمیته‌های کارخانه، کمیته‌های اعتصاب و مجامع عمومی در محل کار که جوانه‌های اولیه برای تشکیل شوراهای و سندیکاهای توده‌ای و سراسری کارگری به شمار می‌آیند، نقش تعیین کننده‌ای در سازماندهی اعتصابات و اعتراضات کارگری داشته‌اند.

در شرایط عدم وجود تشکلهای توده‌ای و طبقاتی کارگران، تلاش برای ایجاد نهادی متشکل از رهبران و فعالینی که در کانون-های داغ مبارزه کارگران حضور دارند و نمایندگان تشکلهای و نهادهای ریشه‌دار و مستقل کارگری می‌تواند خلاء یک رهبری سراسری را پر کند و نقش خود را در جهت به هم پیوند زدن و سراسری کردن اعتصابات و اعتراضات کارگری ایفا نماید.

پیامدهای ویرانگر جنگ میان دولتهای آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی و برزخ نه جنگ نه صلح، بحران اقتصادی در ایران را به شکل بی سابقه‌ای تشدید کرده و زندگی و معیشت کارگران را بیش از پیش در تنگنا قرار داده است. با این جنگ ارتجاعی و بر اثر تداوم تحریمهای اقتصادی از جانب آمریکا و دیگر قدرتهای غربی، واردات بسیاری از مواد خام و دیگر کالاهای مورد نیاز از خارج ممنوع شده و بسیاری از کارخانه‌ها و مراکز کلیدی صنعتی و خدماتی در ایران یا بطور کامل تعطیل شده‌اند و یا با کاهش شدید سطح تولید روبرو هستند. این امر خود به بهانه‌ای در دست سرمایه‌داران و کارفرمایان برای بیکارسازیهای وسیع و تعدیل نیروی کار در بسیاری از کارخانه‌ها و موسسات تولیدی تبدیل شده است. از سوی دیگر بر اثر بمباران و موشک بارانهای آمریکا و اسرائیل در جنگ دوازده روزه و چهل روزه بخش زیادی از کارخانه‌ها و مراکز تولید در ایران منهدم شده و از کار افتاده و در اوضاع اقتصادی کنونی، امکان بازسازی و وارد شدن مجدد به چرخه تولید ندارند. این امر نیز به نوبه خود بر گسترش دامنه بیکارسازیها افزوده است.

این در حالی است که صندوقهای بیمه اجتماعی نیز بر اثر دزدی و دستبرد زندهای دولت در طول سالهای متمادی خالی و ورشکسته شده‌اند و امکان پرداخت حقوق بیمه به کارگران را ندارند. کل این عوامل در کنار بحران ساختاری سرمایه‌داری ایران، زندگی و معیشت کارگران و خانواده‌هایشان را با مخاطرات جدی مواجه کرده است و برای آنان رمقی باقی نگذاشته است. در نتیجه به رغم تلاش هسته مرکزی سپاه پاسداران در حفظ و نگهداری فضای جنگی و اعدام و بگیر و ببندها به منظور تحمیل فضای رعب و وحشت بر جامعه، صبر کارگران نیز بسر آمده و موج جدیدی از اعتراضات و هشدارهای کارگری از سر گرفته شده است.

در این رابطه کارگران گروه ملی فولاد به مسئولان این شرکت و بانکها هشدار داده بودند که: «خشم و ناراضیاتی کارگران بیش از این قابل مهار نیست و چنانچه تا روز چهارشنبه ۲۰ خرداد به تعهدات خود عمل نکنند، در مقابل استانداری تجمع خواهیم کرد تا برای آخرین بار تکلیف شرکت، تولید و آینده کارگران به صورت شفاف و قطعی مشخص شود. کارگران دیگر وعده نمی‌خواهند بلکه اقدام عملی می‌خواهند». کارگران که به دلیل دو ماه تعویق در پرداخت حقوق و مشکلات بیمه و اضافه کاری اعتراض خود به مدیران را اعلام کرده‌اند، تأکید می‌کنند که در شرایط گرانی تأخیر در پرداخت حقوق تنها یک مسأله مالی نیست بلکه تعرض به امنیت خانواده‌های کارگری است».

قبلاً نیز شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت، طی یک اطلاعیه تعرضی و سیاسی از موضع رهبری کارگری به حکومت اسلامی سرمایه داری هشدار دادند که: "متحد علیه نابودی کار و معیشت؛ متحد علیه جنگ افروزیهای

می‌زند. فدرالیسم همچون میدان رقابت برای کنترل منابع اقتصادی عمل می‌کند.

در واقع مسئله اصلی شکل دولت نیست؛ ماهیت قدرت است. بخش مهمی از تبلیغات فدرالیستی بر شکل دولت متمرکز است، اما کمتر درباره محتوای طبقاتی آن سخن می‌گوید. گویی کافی است کشور به واحدهای فدرال تقسیم شود تا مشکلات تاریخی و اجتماعی نیز حل شوند.

اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دولت‌های فدرال نیز می‌توانند به همان اندازه دولت‌های متمرکز در خدمت سرمایه، الیگارش‌های اقتصادی، بوروکراسی فاسد یا مداخلات خارجی قرار گیرند.

پرسش تعیین‌کننده این نیست که قدرت میان چند واحد اداری تقسیم شده است؛ بلکه این است که قدرت اقتصادی و سیاسی در اختیار چه نیروهای اجتماعی قرار دارد. هنگامی که این پرسش کنار گذاشته می‌شود، بحث فدرالیسم به جای آنکه راه‌حلی برای مردم باشد، به پروژه‌ای برای جابه‌جایی سهم گروه‌های مختلف نخبگان از قدرت تبدیل می‌شود.

به بیانی دیگر، هیچ شکل حقوقی و اداری به تنهایی قادر به حل تضادهای عمیق اجتماعی نیست. رفع ستم ملی، همانند رفع فقر، استثمار و بی‌عدالتی، در نهایت به توازن نیروهای اجتماعی و میزان دخالت مستقیم مردم در اداره جامعه گره خورده است.

اگر مردم تنها هر چند سال یکبار به پای صندوق رأی فراخوانده شوند اما همچنان از تصمیم‌گیری درباره اقتصاد، منابع طبیعی، محل کار و سرنوشت سیاسی خود کنار گذاشته شوند، تغییر شکل دولت نمی‌تواند به معنای رهایی واقعی باشد. در چنین شرایطی فدرالیسم نیز، همانند بسیاری دیگر از نسخه‌های وارداتی، بیش از آنکه راه‌حل باشد به توهمی سیاسی تبدیل می‌شود.

آری، هیچ ساختار سیاسی یا اقتصادی در خلأ عمل نمی‌کند. هر نهادی در متن مناسبات اجتماعی، طبقاتی و تاریخی معینی معنا پیدا می‌کند.

اپوزیسیون بورژوازی می‌کوشد با رویا فروشی و تبدیل کردن تجربه کشورهای مرکزی سرمایه‌داری را به نسخه‌ای جهان‌شمول و مدینه‌ی فاضله ساختارهای سیاسی و طبقاتی سرمایه‌داری را بازتولید کند. در این روایت، کافی است قانون اساسی تغییر کند، ساختار اداری دگرگون شود یا اقتصاد آزاد گردد تا جامعه نیز مسیر توسعه را طی کند. این در حالی است که مناسبات واقعی قدرت در جامعه به همان شکل سابق باقی می‌ماند. اما بدون سازمان‌یابی اجتماعی، بدون مشارکت مردم و بدون تغییر موازنه نیروهای طبقاتی، هیچ‌الگوی وارداتی نمی‌تواند آزادی و رفاه را تضمین کند.

کودکان کار در معرض خشونت و ناامنی



طبق گزارش مرکز تحقیقات مجلس رژیم جمهوری اسلامی حداقل سه میلیون کودک از چرخه تحصیل باز مانده‌اند و بر اساس آمارهای مندرج در روزنامه‌های ایران تعداد کودکان کار در ایران یک میلیون و ششصد هزار نفر تا دو میلیون نفر برآورد شده است. در پرداختن به پدیده کودکان کار برخی از روایت‌ها کار کودک را به‌عنوان «کمک به خانواده» یا «ضرورت زندگی» عادی‌سازی می‌کنند. این روایت‌ها، با نادیده گرفتن زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی، کار کودک را به سطح یک انتخاب یا یک وضعیت طبیعی فرو می‌کاهند. در حالی که در اغلب موارد، کودک نه از سر انتخاب، بلکه تحت اجبار شرایط زندگی وارد بازار کار می‌شود. در اقتصاد غیررسمی ایران، کودک کار به‌عنوان نیروی ارزان، انعطاف‌پذیر و فاقد هرگونه پشتوانه قانونی به کار گرفته می‌شود. او نه قرارداد کار دارد، نه بیمه، نه امکان اعتراض. این وضعیت که کودک را در موقعیتی قرار می‌دهد که با کم‌ترین هزینه به هرگونه بهره‌کشی تن دهد، در پیوند با مسئله بازتولید نیروی کار قابل توضیح است.

در شرایطی که هزینه‌های زندگی به شدت افزایش یافته و دستمزدها کفاف معیشت را نمی‌دهد، خانواده‌های فرودست ناچار می‌شوند بخشی از بار اقتصادی را به کودکان منتقل کنند. این انتقال، به‌معنای ورود زود هنگام کودک به بازار کار و مناسبات کار و سرمایه است. اما مسئله به همین جا ختم نمی‌شود. ورود کودک به بازار کار، به‌ویژه در خیابان، او را در معرض شبکه‌ای از روابط قدرت قرار می‌دهد که در آن، بقای کودک به پذیرش قواعد نانوشته وابسته است. این قواعد، اغلب با خشونت همراه‌اند. خشونت جنسی به‌عنوان ابزار سلطه در بسیاری از گزارش‌ها، از جمله پژوهش‌های انجام‌شده درباره کودکان کار در ایران، نه به‌عنوان یک اتفاق نادر، بلکه به‌عنوان تجربه‌ای نسبتاً رایج توصیف شده است. در برخی مطالعات، درصد قابل توجهی از کودکان به‌ویژه دختران از تجربه آزار جنسی سخن گفته‌اند. در بسیاری از موارد، خشونت جنسی به ابزاری برای اعمال و تثبیت قدرت تبدیل می‌شود. کودک تازه‌وارد، برای دسترسی به فضای کار، برای برخورداری از حداقلی از باصلاح امنیت، یا حتی برای جلوگیری از حذف شدن، تحت فشار قرار می‌گیرد تا خواسته‌های جنسی صاحب کار را بپذیرد. استفاده از موقعیت برتر برای تحمیل رابطه‌ای که کودک هیچ امکانی برای رد آن ندارد، در شرایطی امکان‌پذیر می‌شود که یک طرف رابطه، فاقد هرگونه ابزار دفاعی باشد.

برخلاف تصور رایج، خیابان و یا محیط کار تنها محل

وقوع خشونت نیستند. در بسیاری از موارد، نخستین تجربه‌های خشونت در خانه رخ می‌دهد. پژوهش‌های انجام‌شده در ایران نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از کودکان کار، پیش از ورود به خیابان و محیط‌های کار در معرض خشونت خانوادگی بوده‌اند. این مسئله را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن شرایط مادی خانواده‌ها فهمید. فقر، اعتیاد، بیکاری، و فشارهای روانی ناشی از آن، می‌تواند ساختار خانواده را از درون متلاشی کند. کودکی که از خانه فرار می‌کند، اغلب به دنبال امنیت است. اما خیابان و محیط‌های کار به دلیل فقدان هرگونه حمایت ساختاری، نه تنها امنیت را فراهم نمی‌کند، بلکه کودک را در چرخه‌ای گرفتار می‌کند که در آن، خانه و خیابان و محیط کار هر سه به مکان‌های ناامن تبدیل شده‌اند. برای درک عمق فاجعه، باید به تجربه زنده کودکان نیز توجه کرد. خشونت جنسی، به‌ویژه در سنین پایین، تأثیری فراتر از آسیب جسمی دارد.

در میان کودکان کار، وضعیت کودکان مهاجر به‌ویژه کودکان افغانستانی نیازمند توجه ویژه است. این کودکان، علاوه بر فقر، با معضل نداشتن مدارک هویتی مواجه‌اند. نداشتن مدارک، آن‌ها را از دسترسی به بسیاری از خدمات اولیه محروم می‌کند و امکان پیگیری موارد خشونت را به شدت محدود می‌سازد. در چنین شرایطی، کودک مهاجر به نیروی کاری تبدیل می‌شود که حتی از حداقل حمایت‌های موجود نیز بی‌بهره است. این وضعیت، او را در معرض استثماری شدیدتر قرار می‌دهد. گزارش‌های میدانی نشان می‌دهد که موارد خشونت جنسی در میان این گروه، به دلیل سکوت اجباری، کمتر دیده می‌شود. در اینجا، ستم طبقاتی با ستم مبتنی بر ملیت و وضعیت حقوقی در هم می‌آمیزد. نتیجه، شکلی از حاشیه‌نشینی است که در آن، کودک نه تنها دیده نمی‌شود، بلکه عملاً از دایره «قابل دفاع بودن» خارج می‌شود. در مواجهه با این واقعیت، رویکردهایی که صرفاً بر «کاهش آسیب» یا «مدیریت» وضعیت تمرکز می‌کنند، ناکافی‌اند. آموزش، مشاوره، و مداخلات محدود، اگرچه می‌توانند بخشی از درد را کاهش دهند، اما قادر به تغییر شرایطی که این درد

را تولید می‌کند نیستند. تا زمانی که کودک ناچار به کار باشد، در معرض خشونت باقی خواهد ماند. بنابراین، هرگونه راه‌حل جدی، باید از نفی کار کودک آغاز کند. اما این نفی، بدون تغییر در شرایط مادی ممکن نیست. تا زمانی که فقر و نابرابری بیداد می‌کند و اکثریت فرودستان در زیر خط فقر زندگی می‌کنند، خانواده‌ها همچنان به کار کودک متوسل خواهند شد. در نتیجه، مبارزه با کار کودک، ناگزیر به مبارزه‌ای گسترده‌تر علیه مناسبات طبقاتی حاکم گره می‌خورد. این به معنای طرح مطالباتی است که مستقیماً تأمین معیشت کارگران و فرودستان جامعه و دسترسی به آموزش و پرورش رایگان و خدمات و رفاه اجتماعی را هدف قرار می‌دهد. بدون تأمین یک زندگی انسانی و رفاه اجتماعی هر تلاشی برای حذف کار کودک، به شکست می‌انجامد. پدیده کار کودکان و خشونت علیه آنان، یکی از عریان‌ترین نشانه‌های مناسبات سرمایه داری تحت حاکمیت رژیم اسلامی است که در آن، ارزش انسان‌ها بر اساس موقعیت اقتصادی‌شان و یا چگونگی تنظیم مناسبات با باندهای حاکم تعیین می‌شود. مواجهه با این وضعیت، نیازمند اقداماتی فراتر از همدردی است.

کودکان باید کودکی کنند. زندگی و رفاه کودکان، مستقل از وضعیت خانوادگی، باید از طرف دولت تضمین گردد. دولت موظف است استانداردها و واحدهای رفاه و امکانات رشد مادی و معنوی کودکان و نوجوانان را در بالاترین سطح ممکن تضمین کند. کمک هزینه‌های لازم و ارائه خدمات رایگان پزشکی و آموزشی و فرهنگی برای تضمین استاندارد زندگی کودکان و نوجوانان مستقل از وضعیت خانوادگی باید پرداخت شود و امر آموزش اجباری تا سن ۱۶ سالگی تأمین گردد. کار حرفه‌ای برای کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سال باید ممنوع گردد و نباید گذاشت که جسم و روح کودکان زیر بار کار حرفه‌ای تباه شود. دستیابی به چنین خواسته‌هایی فقط می‌تواند محصول مبارزات متحدانه و سراسری کارگران و جنبش‌های پیشرو اجتماعی باشد.



برگزاری آکسیون پنجم ژوئن ۲۰۲۶، در اعتراض به حضور جمهوری اسلامی در اجلاس سازمان جهانی کار در ژنو

کارگران ایران، مطالبات آنان، زندانیان سیاسی و علیه اعدام سر داده شد.

در ادامه، نمایندگانی از اتحادیه‌های کارگری سوئد، فرانسه و سایر کشورها به جایگاه آمدند و پیام‌های همبستگی و حمایت خود از مبارزات و مطالبات کارگران ایران، مندرج در قطعنامه‌ی کمیته‌ی برگزاری، را قرائت کردند.

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی این پیام‌ها، محکوم کردن جنگ ارتجاعی آمریکا و اسرائیل علیه ایران و درخواست پایان فوری و بی‌قیدوشرط آن بود. آنان هم‌چنین به صدمات و خسارت‌های هنگفتی که این جنگ به مردم وارد کرده و سودهای کلانی که در سایه‌ی آن نصیب شرکت‌های بزرگ بین‌المللی شده است، اشاره کردند. موضوع دیگری که در سخنان تمامی این نمایندگان مشهود بود، مسئله‌ی سرکوب‌های رژیم، زندانیان سیاسی و اعدام‌ها در ایران بود که به‌شدت محکوم شد و خواستار واکنش مناسب جامعه‌ی بین‌المللی نسبت به آن شدند. این مراسم مورد حمایت گسترده‌ی تشکل‌های کارگری داخل کشور، از جمله سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، شورای صنفی معلمان، کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، کارگران بازنشسته‌ی خوزستان، گروه اتحاد بازنشستگان و سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه قرار گرفت.

در پیام‌های این تشکل‌ها، ضمن اشاره به وضعیت وخامت‌بار کارگران و مزدبگیران، مسائل تورم، گرانی، دستمزدهای ناچیز و بیکاری روزافزون

توجه حاضران قرار گرفت. موارد مندرج در این قطعنامه به‌شرح زیر بود:

- توقف بدون قیدوشرط جنگ،
 - آزادی کارگران زندانی و همه‌ی زندانیان سیاسی، توقف دستگیری‌ها و لغو مجازات غیرانسانی و قتل عمد دولتی اعدام،
 - حق کارگران در داشتن تشکل‌های مستقل جدا از دولت و کارفرما، تجمع، اعتصاب و اعتراض،
 - رفع تبعیض‌های جنسیتی و نابرابری در سطح دستمزدها بین مردان و زنان،
 - امنیت شغلی، شرایط ایمنی کار و لغو قراردادهای موقت و پیمانی،
 - پرداخت بیمه‌ی بیکاری متناسب با تورم و گرانی تا زمان بازسازی واحدهای تولیدی و بازگشت به کار کارگران،
 - تأمین اجتماعی همگانی برای آحاد مزدبگیران،
 - بیمه‌ی درمانی و امکانات مناسب درمانی رایگان،
 - تخصیص کمک‌هزینه‌های بلاعوض به کارگران و خانواده‌های کارگری جنگ‌زده،
 - ممنوعیت کار کودکان و فراهم کردن شرایط و امکانات مالی مناسب برای ادامه تحصیل آنان،
 - رعایت حقوق کارگران مهاجر، خاتمه دادن به بی‌حقوقی، تبعیض و استثمار مضاعف آنان،
 - برخورداری از اینترنت رایگان برای همه‌ی مردم به‌عنوان یکی از زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی،
- پس از آن و در طول برنامه، شعارهایی در حمایت از

در پی درخواست کمیته‌ی سراسری برگزاری آکسیون اعتراضی ۵ ژوئن در ژنو در حمایت از جنبش کارگری ایران، با همراهی، همکاری و همبستگی گسترده‌ی فعالان جنبش کارگری، اتحادیه‌ها، سندیکاها، احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیست، و شخصیت‌های سیاسی، آزادی‌خواه و برابری طلب آکسیونی پرشور برگزار گردید، که رفقای حزب کمونیست ایران و هم‌چنین شوراهای همکاری نیروهای چپ و کمونیست (سراسری و کردستان)، در این نهاد حضور فعالی داشتند.

تدارک و پیشبرد برنامه‌ی امسال با توجه به تأثیراتی که جنگ ارتجاعی-امپریالیستی آمریکا و اسرائیل علیه ایران بر ضرورت تدارک وسیع‌تر و بهتر برنامه گذاشته بود، و نیز اهمیت طرح مسئله‌ی جنگ و عواقب آن از زاویه‌ی جنبش کارگری ایران، با حساسیت ویژه‌ی همراه بود که نهایتاً با همت کمیته‌ی برگزاری به‌خوبی انجام شد.

برنامه‌ی امسال با قرائت سرود انترناسیونال، سرود جهانی طبقه‌ی کارگر، آغاز شد و سپس فهرست برنامه‌های مراسم به دو زبان فارسی و انگلیسی قرائت گردید. پس از آن، پیام رفیق علی نجاتی، یکی از فعالان شناخته‌شده‌ی جنبش کارگری ایران، قرائت شد. این رفیق ضمن تسلیت به‌مناسبت درگذشت پرویز قلیچ‌خانی، ستاره‌ی پرآوازی فوتبال ایران و کسی که تا آخرین لحظات عمر «بدون هیچ چشم‌داشتی و بدون آن‌که در انتظار تعریف و تمجیدی باشد، در کنار کارگران ایران ایستاد»، وی در بخش دیگری از سخنان خود به بار سنگینی که بحران‌های سرمایه‌داری بر دوش کارگران و زحمتکشانش گذاشته است اشاره کرد و از سرکوب بی‌وقفه‌ی کارگرانی سخن گفت که علیه این نظام مبارزه می‌کنند.

وی با اشاره به تورم، فقر، گرانی و دیگر مشکلات تحمیل‌شده بر جامعه، به نبود حق تشکل مستقل برای کارگران پرداخت و تأکید کرد که جمهوری اسلامی، با وجود آن‌که از امضاءکنندگان مقابله‌نامه‌های بین‌المللی کار است، به‌طور مستمر آن‌ها را نقض کرده و کارگران را سرکوب می‌کند. او خواستار «حضور نمایندگان واقعی و مستقل کارگران ایران در نشست سازمان جهانی کار» شد.

در ادامه، قطعنامه‌ی مراسم به دو زبان انگلیسی و آلمانی قرائت شد که مورد



۳۱ خرداد روز پیشمرگ کومه له،

بازوی مسلح جریان کمونیستی گرامی باد

در شمال و جنوب کردستان برای آموزش کادرهای نظامی جهت سازماندهی نیروی پیشمرگ کومه له ایجاد گردید. ستون فقرات نیروی پیشمرگ کومه له را کادرهایی تشکیل دادند که در این مراکز آموزش دیده بودند. نیروی اتحادیه‌های دهقانان تحت هدایت کومه له، در مریوان، دیواندره، کامیاران، سردشت، بوکان و مهاباد، وظیفه خود را در هم شکستن تلاش‌های فئودال‌های مرتجع با موفقیت به انجام رساندند. زمین‌ها بین دهقانان فقیر و زحمتکش روستا تقسیم گردید و دار و دسته‌های مسلح اربابان، از هم پاشیدند.

شور و شوق زحمتکشانی که با دستان خود پیروزی را به دست آورده و به آینده روشن امید بسته بودند، حضور زنان در صحنه مبارزه سیاسی، تلاش کارگران برای خودسازمانیابی، شکل‌گیری کانون‌ها و انجمن‌های معلمان و دانش‌آموزان و فضای سیاسی دموکراتیکی که کل جامعه کردستان را فرا گرفته بود، کردستان را به سنگر محکمی برای ادامه انقلاب ایران تبدیل نمود. گسترش نفوذ سیاسی و اجتماعی کومه له و رشد توانایی‌های آن در بسیج و سازماندهی توده‌ها که در چندین رویداد تاریخی نظیر کوچ مردم مریوان، راهپیمایی‌های وسیع به سوی شهر مریوان به منظور پشتیبانی از مردم این شهر و اعتصاب عمومی یک ماهه مردم سنندج برای بیرون راندن سپاه پاسداران از این شهر، خود را نشان داد.

این تحولات بیانگر آن بود که کارگران و زحمتکشان افق دیگری را برای آینده انقلاب ایران پیش روی جامعه قرار داده‌اند که برای رژیم به قدرت رسیده اسلامی قابل تحمل نبود. به همین دلیل رژیم ضدانقلاب اسلامی پس از مدتی فریبکاری و این دست و آن دست کردن، همه درهای گفتگو و مذاکره را بست و بعد از جنایات شنیع و کشتارهای فاجعه‌باری که در روستاهای "قارنا و قلاتان" و جاهای دیگر انجام داد، به فرمان خمینی در تاریخ ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ تهاجم گسترده‌ای به کردستان آغاز شد. کومه‌له مردم کردستان را به مقاومت در برابر این تهاجم در همه عرصه‌ها فراخواند. مردم کردستان از این فراخوان استقبال کردند و تاریخ پر فراز و نشیب و پر از درس و تجربه ۴۷ سال گذشته را ساختند.

نیروی پیشمرگ کومه له به عنوان بازوی مسلح یک جریان کمونیستی همواره بر چشم انداز انقلاب اجتماعی برای رهایی مردم کارگر و زحمتکش تأکید کرده است. انقلابی که نیروی محرکه آن را کارگران و زحمتکشان تشکیل می‌دهند. چنین انقلابی نه ناشی از اراده ما بلکه مبتنی بر واقعیات بنیادین اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه‌داری است. تضادهای طبقاتی، نابرابری‌ها و تبعیض‌ها و محرومیت‌های اجتماعی، فقدان آزادی‌های



تاریخ شکل‌گیری و مبارزات خستگی‌ناپذیر نیروی پیشمرگ کومه له با تاریخ مبارزه، مقاومت و تاریخ جنبش انقلابی مردم کردستان پیوند خورده است. ۴۷ سال پیش، سنگ بنای نیروی پیشمرگ کومه له در شرایطی نهاده شد که جامعه ایران در آستانه یک تحول تاریخی قرار گرفته بود. از سویی مردم به پاخاسته و آزادیخواه ایران در یک قیام توده‌ای، رژیم دیکتاتوری سلطنت پهلوی را از صحنه سیاسی جامعه جارو کرده و فرصتی به دست آورده بودند تا نفسی به آزادی بکشند و از سوی دیگر، خطر استیلای یک ضد انقلاب اسلامی و دشمن آزادی که خود را برای به تصرف قدرت آماده می‌کرد بر جامعه ایران سایه افکنده بود. جریان اسلامی که وظیفه خفه کردن صدای انقلاب ایران را به عهده گرفته بود، در گوشه و کنار ایران کار سرکوب مبارزات آزادیخواهانه و رهایی بخش مردم را آغاز کرده بود. اما در کردستان وضع به گونه‌ای دیگر بود. ضعف جریان اسلامی، نفوذ خط مشی و اندیشه‌های آزادیخواهانه و چپ رادیکال و انقلابی در میان مردم و وجود احزاب سیاسی و بویژه حضور کومه‌له، همه اینها توازن قوای متفاوتی را به وجود آورده بود. کارگران استعمار شده خواهان زندگی بهتری بودند برای سازمانیابی صفوف خود تلاش می‌کردند. زحمتکشانشان روستا که از قید بقایای فئودال نظام ارباب و رعیتی رهایی یافته بودند، زنان تشنه آزادی و حقوق برابر، توده‌های مردمی که نمی‌خواستند بیش از این بار سنگین ستمگری ملی را بر دوش بکشند، همه‌ی این خواست‌ها و آرزوها در قامت یک جنبش مقاومت توده‌ای تجلی یافته بود. جنبشی که خود را برای مقابله با تهاجم ضد انقلاب به قدرت رسیده آماده می‌ساخت.

در ابتدا، مرتجعین محلی و بقایای نظام پوسیده ارباب و رعیتی تلاش کردند تا با اتکا به دولت مرکزی موقعیت از دست رفته خود را باز یابند. به همین منظور دار و دسته‌های مسلح راه انداخته بودند و زحمتکشانشان روستاها را مورد تهدید قرار می‌دادند. برای خنثی کردن این حرکت، کومه‌له، زحمتکشانشان کردستان را فراخواند تا در اتحادیه‌های دهقانان متشکل شوند و مسلحانه از حقوق خود دفاع کنند. همزمان با نزدیک شدن زمان تهاجم نظامی رژیم اسلامی به کردستان، مراکز آموزش نظامی کومه‌له

کارگران و نیز مسئله‌ی جنگ و پیامدهای آن مورد توجه قرار گرفت و ضمن محکوم کردن این جنگ ارتجاعی، خواستار پایان بی‌قید و شرط آن شدند.

این تشکله‌ها هم‌چنین ضمن اعتراض به سرکوب، بازداشت و شکنجه فعالان کارگری و اجتماعی، خواستار لغو مجازات اعدام شدند. یکی از محورهای مهم بیانیه‌های آنان، محکوم کردن جمهوری اسلامی به دلیل سرکوب کارگران و جلوگیری از شکل‌گیری تشکلهای مستقل کارگری در ایران بود. آنان از اتحادیه‌های کارگری شرکت‌کننده در اجلاس خواستند جمهوری اسلامی را محکوم کرده و خواهان اخراج نمایندگان غیرواقعی و دست‌نشاندهی رژیم از این اجلاس شوند.

در ادامه‌ی مراسم، پیام‌های "کمیته‌ی خارج کشور حزب کمونیست ایران" و "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" در پشتیبانی از آکسیون پنجم ژوئن قرائت گردید، هم‌چنین در این تجمع اعتراضی پیام "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان"، از طرف رفیق علی خدیری خوانده شد.

رفقا شیوا عاملی‌راد و لیلا حسین‌زاده درباره‌ی مسائل گوناگون جنبش کارگری، مبارزات معلمان، جنبش زنان و سایر جنبش‌های اجتماعی سخنانی ایراد کردند. این رفقا ضمن در میان گذاشتن تجارب مبارزاتی خود و حمایت از خواسته‌های مطرح‌شده از سوی کمیته‌ی برگزاری، بر تلاش‌های پیگیر خود در افشای سیاست‌های ضدکارگری و سرکوب‌گرانه‌ی جمهوری اسلامی و ضرورت همبستگی و همکاری مشترک فعالان کارگری و آزادی‌خواه در انعکاس مبارزات و مطالبات جنبش انقلابی مردم ایران تأکید کردند.

بخش پایانی برنامه به قرائت بیانیه‌های ۱۲ حزب، سازمان و نهاد سیاسی اختصاص داشت. نمایندگان این جریان‌ها در پیام‌های خود ضمن اعلام همبستگی با اقدام کمیته‌ی برگزاری مراسم، از مبارزات و مطالبات کارگران ایران حمایت کرده، به حضور نمایندگان جمهوری اسلامی به‌جای نمایندگان واقعی کارگران اعتراض نمودند و بر آزادی زندانیان سیاسی و مخالفت با مجازات اعدام تأکید کردند.

در خاتمه، مراسم پس از سه ساعت برنامه‌ی پُرشور با اجرای سرود اترناسیونال به پایان رسید.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست ایران

ششم ژوئن ۲۰۲۶

تداوم اعتراضات سراسری دانش آموزان «مشکلمون حل نشه، هر روز تجمع میشه»

۱۶ و ۱۷ خرداد گسترش بیشتری پیدا کرد و دانش آموزان شهرها و استانهای بیشتری به آن پیوسته‌اند. دانش آموزان در تجمعات خود با سر دادن شعارهایی از جمله: «مشکلمون حل نشه - هر روز تجمع میشه»، «دانشجو می‌میرد - ذلت نمی‌پذیرد»، «محصل داد بز - حق تو فریاد بز»، «وعده زیاد شنیدیم - نتیجه‌ای ندیدیم»، «ترسید نترسید ما همه با هم هستیم»، «مرگ بر مسئول بی‌لیاقت» نشان دادند، که مشکلات آنان تنها در مقررات کنکور خلاصه نمی‌شود و خواستها و مطالبات اقتصادی،



سیاسی و اجتماعی دیگری نیز دارند. از این نظر دانش آموزان معترض مصمم هستند تا برآورد مطالباتشان به اعتراض خود ادامه دهند و با هدف گسترش اعتراضات خود، طی این مدت با تماس و ارسال پیام به دانش آموزان کلاسهای ۱۱ و ۱۲ در دیگر شهرها، خواستار پیوستن آن‌ها به تجمعات اعتراضی و ادامه آن شده‌اند.

پاسخ رژیم جمهوری اسلامی به دانش آموزان نیز حمله به تجمعات، سرکوب و انتساب اعتراض آنان به «دشمن خارجی» بوده است. نیروهای سرکوبگر و مزدور انتظامی و یگان ویژه رژیم در برخی از شهرها با دانش آموزان درگیر شده و تعدادی از دانش آموزان را زخمی و بازداشت کرده‌اند.

قطع مداوم و طولانی مدت اینترنت و تعطیلی مکرر مدرسه‌ها بر اثر جنگ و بر اثر آلودگی هوا و دیگر مناسبات و بهانه‌ها، تشدید فضای امنیتی در مدارس و تغییرات مداوم مقررات آموزشی و ناامنی در جامعه و نا روشن بودن سرنوشت آینده‌شان، بخش دیگری از مشکلاتی هستند که دانش آموزان روزانه با آن درگیر می‌باشند. از سوی دیگر هزینه بالای تحصیل و کالایی و طبقاتی شدن آن در ایران در کنار فقر و تنگدستی شدید موجب شده که بسیاری از خانواده‌ها توان تأمین هزینه‌های سنگین تحصیل فرزندانشان حتی در مقطع ابتدایی نیز ندارند. بنا به گزارش رسمی مرکز آمار جمهوری اسلامی، میزان ترک تحصیل در ایران در چند سال گذشته سیر صعودی داشته است. در سال گذشته حدود یک میلیون دانش آموز در ایران مجبور به ترک تحصیل شده‌اند. در این

در حالی که جامعه ایران در برزخ نه جنگ، نه صلح قرار گرفته است، کارگران، بازنشستگان و دانش‌آموزان به رغم کوفتگی و خستگی ناشی از جنگ مبارزه برای تحقق خواسته‌های خود را از سر گرفته‌اند. در سه هفته اخیر بسیاری از دانش آموزان پایه‌های یازده و دوازده در شهرهای ایران برای طرح خواست و مطالبات خود به خیابانها آمدند. در تهران در مقابل ساختمان وزارت آموزش و پرورش و در دیگر شهرها در مقابل ادارات آموزش و پرورش تجمعات اعتراضی برپا کردند. این اعتراضات از اواخر اردیبهشت و در اعتراض به شرایط کنکور، تغییر قواعد آموزشی، بلاتکلیفی در تصمیم‌گیریهای آموزشی و دیگر سیاستهای آموزشی رژیم، در تهران و تعدادی دیگر از شهرها آغاز گردید و به تدریج به بیش از ۲۰ استان ایران از جمله، تهران، استان مرکزی، اصفهان، خراسان رضوی و شمالی و جنوبی، آذربایجان غربی، گیلان، مازندران، خوزستان، سیستان و بلوچستان، یزد، قزوین، قم، کهگیلویه و بویراحمد، فارس و غیره گسترش یافته است.

با این حال اعتراضات سراسری دانش آموزان برای تحقق خواسته‌هایشان از جمله تأثیر ندادن معدل نمرات پایه یازدهم در کنکور، تا کنون از جانب نهادهای حکومتی پاسخ منفی گرفته است. وزیر آموزش و پرورش رژیم در پاسخ به اعتراضات دانش آموزان اعلام کرد که تعیین مقررات کنکور در اختیار آموزش و پرورش نیست و در این مورد «شورای عالی انقلاب فرهنگی» تصمیم‌گیرنده است. کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس اسلامی نیز، مسئولیت تصمیم‌گیری و پاسخگویی در رابطه با قواعد کنکور را به باصطلاح «شورا عالی انقلاب فرهنگی» حواله می‌دهد. یک عضو این کمیسیون خطاب به دانش آموزان معترض به آنان توصیه کرد: «دست از اعتراض بردارند و درس شان را بخوانند، زیرا اعتراض فایده‌ای ندارد». دانش آموزان معترض در مقابل، خواستار استعفای حسین خسرو پناه دبیر «شورا عالی انقلاب فرهنگی» و دیگر اعضا این شورا شدند. زیرا این آخوند مرتجع روز شنبه ۱۶ خرداد بجای پاسخگویی به مطالبات و مشکلات دانش آموزان با توهین و بی‌احترامی، دانش آموزان معترض را «مافیای کنکور» نامید و مدعی شد که با اجرای مصوبه اخیر «شورا عالی انقلاب فرهنگی» در رابطه با کنکور، آنان هزاران میلیارد ضرر کرده‌اند.

البته در اینکه فساد، دزدی و مافیای اقتصادی در همه ارکان حکومت اسلامی ریشه دوانده است، شکی نیست. اما انتساب دانش آموزان ۱۷ - ۱۸ ساله به مافیا از جانب دبیر «شورای عالی انقلاب فرهنگی» رژیم اسلامی، نشانه رویکرد سرکوبگرانه این نهاد حکومتی است. با این حال اعتراضات دانش آموزان روز شنبه و یکشنبه

فردی و سیاسی، ممانعت از آزاد اندیشی و آزاد زیستن و غیره است که یک جامعه را به سوی انقلاب سوق می‌دهد. انقلاب به معنی جابجایی قدرت سیاسی از اقلیتی کوچک به اکثریت تولیدکنندگان ثروت و نعمت جامعه، و آغاز تحولات بنیادی اقتصادی و اجتماعی در جهت تأمین آزادی و برابری انسانها و رفاه عمومی است.

واقعیت این است که جنگ و مبارزه مسلحانه با هجوم نیروهای رژیم اسلامی به مردم کردستان تحمیل شد. مردم کردستان آزادی می‌خواستند و چون مصمم بودند که از دستاوردهای دموکراتیکی که در جریان سرنگونی رژیم شاه به دست آورده بودند، دفاع کنند، ناگزیر شدند که دست به اسلحه ببرند. دفاع از این آزادی بدون جانفشانی میسر نبود. آنان در برابر تهاجم ضدانقلاب سرمایه اسلامی دست به اسلحه بردند، شجاعانه جنگیدند و از حرمت انسانی خود دفاع نمودند. وقتی نیروهای رژیم را عقب راندند و کردستان را یکبار دیگر از زیر سلطه رژیم سرکوبگر خارج کردند، در بسیاری از نقاط کردستان نمونه‌های ارزشمندی از زندگی در فضای آزاد و دموکراتیک را تجربه نمودند. با چنین چشم‌اندازی و در متن پیشروی یک جنبش انقلابی توده‌ای است که کومه له با تکیه بر کادرها، سنت‌ها و ظرفیت‌هایی که در میان توده‌های مردم کردستان پروراند است برای پاسخگویی به نیازهای آن دوره از نو نیروی پیشمرگ را در میان توده‌ها و با تکیه بر حمایت کارگران و زحمتکشان کردستان، برای تسهیل پیروزی قیام‌های شهری سازمان می‌دهد و به سهم خود به سازماندهی و آموزش یک نیروی مسلح توده‌ای تحت فرمان کنگره سراسری شوراهای مردم کردستان یاری می‌رساند.

در ۳۱ خرداد و به مناسبت روز پیشمرگ کومه له یاد رفیق «سعید معینی» اولین پیشمرگ و اولین جانباخته کومه له، که روز پیشمرگ کومه له به یاد و خاطره و روز جانباختن وی نامگذاری شده است و یاد هزاران رزمنده انقلابی و کمونیست که در صحنه‌های مختلف نبرد با یکی از درنده‌ترین دیکتاتورهای سرمایه داری معاصر جان باختند، را گرامی می‌داریم و به خانواده‌های سرفراز و مقاوم این عزیزان درود می‌فرستیم.



اطلاعیه نمایندگی کومه له

بمناسبت درگذشت رفیق حامد انصاری

و در جریان مأموریتی در شهر سنندج به محاصره نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی افتاده و جان عزیزش را در راه آزادی و سوسیالیسم از دست داد. رفیق حامد، انسانی آگاه، دلسوز و مبارز بود و به دلیل توانایی هایش در دسته سازمانده، وظیفه تبلیغ و ترویج را در میان زحمتکشانش روستا و کارگران برعهده گرفت.

رفیق حامد در تمام دوران مبارزه مسلحانه در صفوف کومه له و حزب کمونیست ایران ماند و کار و وظایف تشکیلاتی را با دلسوزی و باور عمیق به انجام رساند و بعد از انشعاب اول در تشکیلات حزب کمونیست ایران راهی اروپا شده و باقی عمر خود را در کشور سوئد گذراند.

نمایندگی کومه له، درگذشت رفیق حامد انصاری را به خانواده، بستگان و دوستانش تسلیت گفته و خود را در غم آنها شریک می داند.

نمایندگی کومه له

سازمان کوردستان حزب کمونیست ایران

چهارم ژوئن ۲۰۲۶

متاسفانه رفیق علاء انصاری (حامد) پیشمرگ کومه له و عضو پیشین حزب کمونیست ایران، روز سه شنبه دوم ژوئن ۲۰۲۶ بعد از مدتها مبارزه با بیماری سرطان در کشور سوئد درگذشت.



رفیق حامد در سال ۱۳۳۸ در سنندج چشم به جهان گشود. شهر سنندج در آستانه انقلاب ۵۷ یکی از کانون های فعالیت نیروهای چپ و آزادیخواه بود. رفیق حامد قبل از پیوستن به کومه له، عضو سازمان آرخا- ارتش رهایی بخش خلق های ایران- بود. حامد در سال ۶۱، همراه با برادرش ماجد به کومه له پیوست و در گردان شوان سازماندهی شد.

برادرش ماجد انصاری معروف به کمال در سال ۶۲

میان دانش آموزان مناطق محروم و حاشیه ای و خانواده های کم درآمد بیش از دیگران از این سیاست آسیب می بینند. علاوه بر آن بر اثر تبعیض جنسیتی آمار ترک تحصیل دختران نسبت به پسران نیز بسیار بالاتر بوده است. این مرکز اعتراف می کند که فقر اقتصادی و تبعیض جنسیتی از مهمترین عوامل ترک تحصیل در ایران بوده اند.

طی چهار ماه اخیر وجود شرایط جنگی در ایران به رغم گسترش فقر و بیکاری و تعمیق بحران اقتصادی و سیاسی، موجب کاهش و فروکش اعتصابات و اعتراضات کارگران و دیگر اقشار تهیدست جامعه شده است. تبعات و پیامدهای این جنگ ارتجاعی بالا رفتن بیشتر تورم، افزایش بیکاری گرانی و کاهش قدرت خرید و خالی تر شدن سفره خانواده های کارگران و دیگر اقشار تهیدست جامعه را به دنبال داشته است. طی این مدت رژیم اسلامی به بهانه جنگ، هر گونه اعتراضی به این وضعیت فلاکتبار را به آمریکا و اسرائیل و دشمن منتسب کرده و وحشیانه آنرا سرکوب کرده است. اینک باگذشت دو ماه از آتش بس شکننده و ناپایدار، اعتراضات کارگران، زنان، بازنشستگان، فرهنگیان و دانش آموزان در حال بازگشت به روند قبل از جنگ است. در چنین شرایطی تحقق خواست و مطالبات و سرنوشت مبارزات دانش آموزان و موفقیت آنان نیز در گرو سازمانیابی خود و تلاش برای همبستگی و اتحاد با جنبش کارگری و دیگر جنبشهای پیشرو اجتماعی در ایران است.



اعضا، هواداران و دوستان حزب کمونیست ایران و کومه له! مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه های قابل دسترس تر، فعالیت هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی ای شایسته انسان پیش ببرد! ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک های مالی خود را به تشکیلات های ما در هر محلی که هستید برسانید.

کمک مالی به
حزب کمونیست
ایران و کومه له



سایت تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com



سایت کومه له

www.komala.co



سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت های حزب

کمونیست ایران

و کومه له

دیدن کنید!